

دستخط غفران و شمس الدین
کتابه درین روز غفران
۱۱۲

Handwritten notes in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

در کتابت این کتاب
 در شهر کربلا
 در روز شنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۴۰
 در شهر کربلا
 در روز شنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۴۰

Handwritten Persian text, likely a continuation of a letter or document, featuring dense cursive script.

(Faint handwritten notes in Persian script)

کدامین نجیب است از لشکرین در آن جنگ	که چنانکه در باران خاور جهان
چشم بکون تو را در سر بجا داد	و نظر دخی خروشان مرغ جاد
بزار سقا و کشک از غلام در پیش	سازد و یک منبوا بر جا کرد آید
کینه جوئی میکند از خنک در خمر	سحر آتش و خمار است به جاد
<p>عزل</p> <p>باز دست جوئی غایت جان بجای</p> <p>خواب ام تاراج خلق می آید</p> <p>موم مرغ جدا می شود و مستی آن</p> <p>از جوان تو بر خاست می آید</p> <p>بیکونه نیست آمل بر گشت</p> <p>مکن کس از قیو تصور در دست</p> <p>تو را که بدی در احوال نه چنانکه گفته اند</p> <p>که از دل بجز نباشی از</p>	
باز در او جان نهایی ندارد	ز کس منت برک کا می ندارد
بجز منت دهنی نشاندن طلب	کسان شکر آید ندارد
بجزی که شکم کند با سباده	و علم نه تو چشم کا می ندارد

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

دروغ بینی خود بیکدم فراموش
 بگویم از دل آورده نامت دارد
 قنار راه قنات کربک است
 گشت دستهای بیخود و خالی
 شراب غم عشق سیر بیک گشت
 عشق کنونی غلبت کرد و دل
 کرم بید قسم کی روم از محراب
 شدیم آوار و بوی دام فریدم
 عشق بریت کس از کس کرد و
 رخت گفت عشق ز کس نشد
 بول مضربانی و عا برست
 زهر ناله خود چراغ سر است
 نگاه ابرست نهال صفت
 بقیه بیست که درم ز غریب باد
 نگاه قاصدم از راه دوری باد
 زبانی غریب بیانی دوری باد
 که خاکساری عشق از غریب باد
 به زوم باده کشان بی حضور باد
 آه عشق آستان که چرخ است
 از محرابی من هند بیک است
 پایم ز رخت سده آه چرخ است
 لبین صبح ز خنده حاصل است
 دل و جان در عشق از آتش حاصل است
 مکر و زور و صل و صفا برست
 که بیای از دل با برست
 که در خنده سده بی جا برست

دروغ بینی خود بیکدم فراموش
 بگویم از دل آورده نامت دارد
 قنار راه قنات کربک است
 گشت دستهای بیخود و خالی
 شراب غم عشق سیر بیک گشت
 عشق کنونی غلبت کرد و دل
 کرم بید قسم کی روم از محراب
 شدیم آوار و بوی دام فریدم
 عشق بریت کس از کس کرد و
 رخت گفت عشق ز کس نشد
 بول مضربانی و عا برست
 زهر ناله خود چراغ سر است
 نگاه ابرست نهال صفت
 بقیه بیست که درم ز غریب باد
 نگاه قاصدم از راه دوری باد
 زبانی غریب بیانی دوری باد
 که خاکساری عشق از غریب باد
 به زوم باده کشان بی حضور باد

دروغ بینی خود بیکدم فراموش
 بگویم از دل آورده نامت دارد
 قنار راه قنات کربک است
 گشت دستهای بیخود و خالی
 شراب غم عشق سیر بیک گشت
 عشق کنونی غلبت کرد و دل
 کرم بید قسم کی روم از محراب
 شدیم آوار و بوی دام فریدم
 عشق بریت کس از کس کرد و
 رخت گفت عشق ز کس نشد
 بول مضربانی و عا برست
 زهر ناله خود چراغ سر است
 نگاه ابرست نهال صفت
 بقیه بیست که درم ز غریب باد
 نگاه قاصدم از راه دوری باد
 زبانی غریب بیانی دوری باد
 که خاکساری عشق از غریب باد
 به زوم باده کشان بی حضور باد

115

۱۱۳
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲

1. *Handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page.*

۱۸۳۰
 این کتاب در سال ۱۲۸۰
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 ثبت گردید

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "بسم الله الرحمن الرحيم" (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful).

کتابخانه و از این کتابخانه و از این کتابخانه

۱۰

مجلس شورای ملی

سکره خورده در این
مکان

برای اطلاع و اقدام

<p> منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن </p>	<p> منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن </p>
<p> منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن </p>	<p> منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن منم دول را حشرت عاودن </p>

میدم رعن منت دادم و قفس شد	بروز از شوق در کرد و بال جوید روز
دادم که بر نیاید از دهن کینه جوید	سید که از کهنه چینه جوید
در دل خیال بخت است سوز و آب	دانه عشق مایه بی اضطراب دارد
بی غم بیکار داورا بصحبت من	تنها اگر تشنه داورا محراب دارد
رفش ستم سواری و کان فتنه	دشت کوی و دبدبند و کوی گناب دارد
عشق اسیر و کار اجام جهان ناکار	عشق این نور رحمت از آفتاب دارد
ز غم فتنه است محنت نه بهائی دارد	شوق پرواز است افلاک بر آفتاب دارد
چو خادم شمع و نور بزی از بد بخت	ز غم منی از سرحد صبر ای دارد
دل دوست از زبان تو نیست	نقد از حشمت نخواهد توانی دارد
دوران تو را محبت میکند	آورد تو محبت میکند
لی خاندان منی به شوق بختی	ولی دوستی که است محبت میکند
کفن مایه و خون ری و راجی	در دشت در دهن کینه میکند

ز دوست خنده بر کل میتوان زد
 ز ریش را هم چو افغان میتوان کرد

زنجی از باده ز نشان میتوان کرد	در شعله خندان میتوان کرد
اگر از خویش جهان میتوان شد	از خلق جهان میتوان کرد
ز شوهر خودی در برهستان	دل مرا مسکینان میتوان کرد

۵۶

اگر چنانچه دگر و غار را که میدرد	تاوان شمرفته مارا که میدرد
چون نظاره عمر وفا قید میا	فرو ابراب مرگش که میدرد
خنده هیچ کلام دل تو بهار داد	انعام لبر و خرد و سواد که میدرد
مار انجم عشق شام میکند تا	مار انشا جواب شمارا که میدرد
دی دور که در کم کم سخن گوید	تا میگویند خواب خنده را که میدرد
کری غلام لطف تو لغت کبر تو	کلام دل مریض و غار را که میدرد

۵۷

دل بریده بعد آتش آب بخورد	کلی ز میر که از افراط آب بخورد
نهفته در غیل سرج عکس روی ترا	دلم بناده و بهای آب بخورد
سبزه بخنی را در کفر به نرم ترا	کود بهشت بر اهل خند بخورد
بخوابم آمد و جهان زوایا میم	ایان بخت سپهران خواب بخورد

از غن

کلام و مدح و ستایش
 در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

<p>مکر را خا طری که ترا یاد میکند خون در دلم تقاضا میکند از دور زخم تیغ که فریاد میکند هر نیت که میسر و آرد میکند دور از غم آن کی که دلی ساد میکند</p>	<p>قرم کسی که دل بخت نشو میکند صدمه دل را که شود رام من چو میکند کتم نهان کنم ز تو هر آردل چو میکند هر کس بخت هر قدر تو میکند شد و نشد از دور دل غمیده آرد</p>
<p>تا ارباب به وار و سیلاب که کرد از کاسه قیامی که آب کم نکرد از کینه بیخانی بیاب کم نکرد کینت محبت از خواب کم نکرد</p>	<p>باز فکری که از دل غم کم کرد کی که بختواند غم کند و کم را در دست اهل محبت بیاب کم نکرد مردم کینه را نیست غم کم کرد</p>
<p>چون بزی ز کلهای تو بشند که چران نماند ز تو تو بشند فدای قند زلفا بویا بشند</p>	<p>چون دانی ز سر و آغو بشند هر آید و شد آید دل اگر شمع است و کشتاد و آرو</p>

[illegible]

7/20/20

ديجيتال

کتابخانه
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

مجلس علم الهدی و کائنات
مجلس آراء و افکار
مجلس علم الهدی و کائنات
مجلس آراء و افکار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از توحی علی است که از پدر
بک جای خود این

دولت و ملت

نور علی خاں صاحب دیوبند و فیض آباد
 صاحب دارالافتاء و دارالعلوم دیوبند
 صاحب دارالعلوم فیض آباد

تذکرہ

تفاتیق و تفرقات
تفاتیق و تفرقات
تفاتیق و تفرقات

<p>بیش در دیده ندیسی بکندم کرده اند</p> <p>از عوادری کل قیاسش نذر کرده اند</p>	<p>مستی از خاسر پروانه جدا کرده اند</p> <p>در بیم بزم قرب تمامه محرم کنند</p> <p>بهر مقصود اگر حاجی عید بنی بخر</p> <p>باید مشایخ در آتش روغن بجان</p> <p>دشمن بخت در صحن بخت</p> <p>بی سرنگان در چار محبت کنند اند</p>
<p>چشم پاک شود زانسان سر جنبان کرده</p> <p>جود اور انجان زدن تا شک کرده</p> <p>سج طوطا بکند کج در بار کرده</p> <p>خیل و پروانه خود از زهر و کدو کرده</p> <p>خویش را از در وید روان مرا کرده</p>	<p>عاجی غریب درم بکند دل از چاک کرده</p> <p>هر کس شایسته شود ویران باید</p> <p>بجز از رفیع من اینگونه نیکار</p> <p>بهر جای تو شع غایت کنند در</p>
<p>ز کار بسته خون شد باره خون بکند</p> <p>نلال خندان سر جنبه فراس کشد</p> <p>که آتش چرخ خون از دیده ای بکند</p> <p>دل پروانه باشد کند از چاک کشد</p>	<p>عجب زدم شادی نگر بن عود کشد</p> <p>مراد نه از غم تغلست سبزه کشد</p>

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلوة على سيدنا محمد
 و آله الطيبين الطاهرين
 و السلام

کل شود و خا در جیب
 زان کون رسد به خون

ز توفیق نبوت و نبی و جبار و غنی و د	شباب ز پس بخود بالید و ربا شکند
ز پس و لاهی خستد که کند و نشد	بشر از زلفی در دل خارا شکند
دل	
آنکه موس باید و کام نشاند	هر ساوگم و مود را به هم نشاند
راست طلبان ز دست انداخته	این طلبه غم را که کلام نشاند
جمعی که مداند موس در وقت	بیدرم اگر که در جیب نشاند
در عشق برونش نه ابریم	مرغانی که قاصدین دام نشاند
ز تندر زنجیر نه اندام ایران	هر تاروی ازین سلسله اودام نشاند
دل	
که چون در محبت از موس نشاند	شست غیبت بن که نقش نشاند
و ظاهر عشق بهند به عشق نشاند	تا کی بر اول زلف لذت نشاند
تا سواد طرز عشق روشن کرد	اطفال را در دستان و عشق حاصل نشاند
در و مجوز احوال بهبودی تراود	هر از اخروی محبت از دها باطل نشاند
سبب انکند از عجب دی بر روی	تا گشت دی از عجب خیر قافل نشاند
بفرغ غنقت که از رشت هر کس کند	هر که اود را بکسر موصف شکل نشاند

درین وقت و این جا به این
 درین وقت و این جا به این

درین وقت و این جا به این
 درین وقت و این جا به این

درین وقت و این جا به این
 درین وقت و این جا به این

الطاهره م م د ع

کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت
 نسیم که بطرف کعبه کوئی نوبی ۲۰

نماز من و سیرم از دره کافت نم از غیرت
 کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت

نماز من و سیرم از دره کافت نم از غیرت
 کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت

نماز من و سیرم از دره کافت نم از غیرت
 کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت

نیمه صبح پنج بار است	هر وقت نوشته و آرد
<p>کجا از تن بی کربی غریبی آید نبد از چو کربی کرده با او نهان منت زد تا دم خون یکدانه بپاید</p>	<p>ز شوق تو شوقی نگار چشم آید غریبی که تا دل بیکدانه غافل بر او غریبی تمام خون ز سیر کشتن رو غریبی آید</p>
<p>اگر تاثیر اجماعیت باغچه باشد از در کشتن خود دعوت دیگران حبس غنی زین کربان غنی</p>	<p>تمام روشتاس دولت بدو آید زین با از ادب که خدمت کشتن بیان ما و وقت کشتن کبریت</p>
<p>در راه تو دل شتاب دارد از مستی چشم بی پرست آه اندل آرمیده من</p>	<p>نیمه صبح پنج بار است از مستی چشم بی پرست آه اندل آرمیده من</p>
<p>زاهد تو بیکسان چه دارد از سبب او غنیون رفت</p>	<p>نیمه صبح پنج بار است از سبب او غنیون رفت</p>

نماز من و سیرم از دره کافت نم از غیرت
 کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت

نماز من و سیرم از دره کافت نم از غیرت
 کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت

نماز من و سیرم از دره کافت نم از غیرت
 کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت

نماز من و سیرم از دره کافت نم از غیرت
 کشتن کبریت در دره کافت نم از غیرت

ایف اے ایف اے ایف اے

مجلس نقشبندیه
تألیف
چاپ
مجلس نقشبندیه
تألیف
چاپ

مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

از طبعی در من خواست است ترا
روشن تر از افلاک مهتابی باشد

ای کس که درشت آفت و دشمن بود به رخ
خفاش تو عیال من مبارک باشد

تاجم خان قلی محمد و از ده مبارک باشد
و اوم از نور علی حسن عالم بر باد

الف

<p>بجز بر سر نه منم که یک عالم ببرد سرمه بدست ببرد بر سر شمشیر خاکی خوابی که بخت نیست باین صفا منم در جبهه میخیزد و در پیراهن درویش که از دزدان و دزدانان و دزدانان ز بهار است بر سر نه منم که یک عالم ببرد خرم از روی تو ابد و کند بر سر نه منم در دل از نفس شکایت تو دارم نیست که باینده منم که افراینده منم</p>	<p>بخت نه منم که یک عالم ببرد کتاب خورشید از سر نه منم که یک عالم ببرد که از دزدان و دزدانان و دزدانان بر سر نه منم که یک عالم ببرد که از دزدان و دزدانان و دزدانان ز بهار است بر سر نه منم که یک عالم ببرد خرم از روی تو ابد و کند بر سر نه منم در دل از نفس شکایت تو دارم نیست که باینده منم که افراینده منم</p>
--	--

فصل اول در بیان احوال و حال
و احوال و حال و احوال و حال

۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
کتابخانه مرکزی
دفتر اسناد و کتابخانه

تا بهر ای صبا چه کند باو بهر وصل و دورا چه کند	تا بهر ای صبا چه کند باو بهر وصل و دورا چه کند
از من آن چشم غافل کیش غافل شود بعد از آن هم نیست شمع باغیست هر که غفل از منی کرد سبک روی نشد بی غفلت یکدم در سبک روی نشد مطلب از بهار سخن گل میکند چو شمع کند باوش چو غفلت کیش	از من آن چشم غافل کیش غافل شود بعد از آن هم نیست شمع باغیست هر که غفل از منی کرد سبک روی نشد بی غفلت یکدم در سبک روی نشد مطلب از بهار سخن گل میکند چو شمع کند باوش چو غفلت کیش
که هر دم ساقی زدم خیانه زدن شوم پروانه خود در انجم بر رخ ماه	که هر دم ساقی زدم خیانه زدن شوم پروانه خود در انجم بر رخ ماه
میکنم پروانه زرق و برق را چو شمع با من میزنم آن هر که است	میکنم پروانه زرق و برق را چو شمع با من میزنم آن هر که است

Handwritten signature: *James M. Smith*

در علم نبی (ص)

2910

Handwritten signature: *John C. Smith*

Handwritten signature: *W. H. H. H. H.*

رحمہ مستفاد و عینا تواری را بر بند
تواری

مجلسی نامہ ششم امام حسین علیہ السلام
مجلسات المحدثین
جلد دوم

100

<p>سودای خلد روی دایم کی بباد کردی ستم نمیدهن از رنگ رخ</p>	<p>روان قدر کی کنایع کسی نباد دروشن چون باز برانجی کسی نباد</p>
<p>کار بردن بیک افشان تنگ افتاد و مغرب را ابر سپس بیک بالید از غم شمشیر او گردن بس دلی بودی دل گنود</p>	<p>هر نفس باد که چاق تنگ کرد گفتگو بر کفر و ایمان تنگ کرد گشته ام جا بر شهید تنگ کرد کار بردن و پیدای تنگ کرد</p>
<p>دوستان غریب عالم گردانند خنده است روی بنیاد و مرا از خرم در چشم بر باد استند و خیزند تا حرامش گویانند گردانم مادرک دست که آید</p>	<p>خون خورشیدها عالم گردانند خوش نشین زیم علم گردانند باده خور و دار و عالم گردانند از درد و عالم را حلام گردانند محبوب و غریب حلام گردانند</p>
<p>چرخ باد و رخ میام جگند</p>	<p>آتش جبار که بر آتش آیم میکند</p>

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نہایت

والله اعلم

مجلس کرام و فرزاد می کنند
در هر دو سال متغیر است و در هر دو سال

مجلس شورای اسلامی

از کف دست او می نمود

در کار خود
از دست ندهد

دولت‌آورد خواجه نصیر الدین
 ابن محمد بن ابی‌الحسن
 بن محمد بن ابی‌الحسن
 بن محمد بن ابی‌الحسن

میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نیا کتاب لکھی ہے۔

۱۳۰۰

1979

ساختن از خیال تو شد این بنیوم	این گیس خون دل فیه ده کلام میکند
کرد بر سر ما سوزی سر زلفت	افزون تو به خنجر اثر ایم میکند
چاک گشت خمر پهلوان عشق ایام	لب تشنه ذریب سر ایم میکند
در دمه خیال گشت سایه بخت	از خار زمرگان ترم رنگ بخت
شده آوار کیم شب سوز بود	باو لب عطش کس در آن کجا بود
از کعبه تاریکی من از فیض گشت	عشق که شب چو ز میوه ت سوز بود
از دل بر او ملاجستیم اندون	تا بر سر نظر خیزات پر زلف کجا بود
بستم حورخت سوز که گوی غمت	خیزد ای که در آغوش شد اول غم بود
هر که غم پرور ز فرانت است	چاک نفس مرغ دلش چاک بود
ز صلبت خورشید تابان کرد	ز رویت گل بنفشه آواز کرد
چو نه ان بگذری از عورت گشت	کهنسان یکدختر خنده کرد

این ترانه را

در بزم چو با غرض پذیر نشیند	بدشع شب خفا نده از دور نشیند
بزم که بودی نیکبهر تو در دل	مهره تران مرهم کافور نشیند
تخت چو در دیده ناموس گشتان	رسان شود آن غوغا که مستور نشیند
گردن ز یاد کبھی و خشی نیست	دل نیست بلب کر ز برهم دور نشیند
کر قتل و لاطل شده بی نشان و دغا	افزوده تر از باد ملی زور نشیند
مگر باده زیاد و نکست مست بشا	کین کین می جو سوخو حور نشیند
مانده ایرون شود بین کد بخت	در سایه نخل چمن طور نشیند
چو شب بانی و مضافتی بخانه	کبک گاه شستا خلیف مدینه
طفت بخت ناز بر در و قفا نیک	یا و یابی که باین چشم از کجا
شدن و آسایش جان از خرابی	خند و کینه کار و ایستادگی
معل لب تر که در عالم کلام شد	آتش بجا علال شد و جی حرام شد
چند تار و دست رس آسمان بود	شب آسمان رسای زلف نغمه
توان نفس کشید که در دور است	از تکان شرم ساقم خداجام شد

در بزم چو با غرض پذیر نشیند
بدشع شب خفا نده از دور نشیند

چو شب بانی و مضافتی بخانه
طفت بخت ناز بر در و قفا نیک
شدن و آسایش جان از خرابی
معل لب تر که در عالم کلام شد
چند تار و دست رس آسمان بود
توان نفس کشید که در دور است

در بزم چو با غرض پذیر نشیند
بدشع شب خفا نده از دور نشیند

در بزم چو با غرض پذیر نشیند
بدشع شب خفا نده از دور نشیند

بفرمانی که زخم کنی جگر او شد
بسیار تو بدستشام بر جگر او

گذاشتی زخمی شکست بخت باد
در آتش دل الفت خدیو فرستم
نوار رنگی که گفت میباشان ساق
بهر آینه رنگین تر از کاکه ای

که در آتشکی در دل باجور کند
روز باران زود قیامت بیا نظر
که هر چه بخت فرست از تو نم شد خاک
بای خاک آینه فرشت بصرای
چنین اینی بخود خوشتر بخت ز بیا

شکل روزی که از خود شد عین
در سنگی که در حق آینه امانت

از

در آینه که در حق آینه امانت
در سنگی که در حق آینه امانت
در سنگی که در حق آینه امانت
در سنگی که در حق آینه امانت

از

مجلس خبرگان راهبردی و استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام
تأیید و تصویب شد.

[illegible]

[Faint, illegible handwritten text]

Handwritten text in Persian script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

که این بار حضرت نجیب خود را
از دوستی نجیب میفریاد و از این طرف ساطع

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس شورای اسلامی
تهران

<p> زنده بودی نخست بی اختیارم بود زنده بودم در غروب پندارم بود عشق زنده که کردی با من بود عشق زنده که کردی با من بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود </p>	<p> زنده بودی نخست بی اختیارم بود زنده بودم در غروب پندارم بود عشق زنده که کردی با من بود عشق زنده که کردی با من بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود </p>
<p> زنده بودی نخست بی اختیارم بود زنده بودم در غروب پندارم بود عشق زنده که کردی با من بود عشق زنده که کردی با من بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود </p>	<p> زنده بودی نخست بی اختیارم بود زنده بودم در غروب پندارم بود عشق زنده که کردی با من بود عشق زنده که کردی با من بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود که زنده باشی بدین بود </p>

برای گشتم نزار کجا جزو گشتم	که با این دست پنج از غلّه کار و کار
گشتم بر میای بود پنداری دل	جایی که زمین و پیران و مردمان
بر او در رنگ گشتم کام تر سازد	خودش بعضی جفت میانی از رنگ
و نه رنگش در خون صفتی نه	از و نه در دانه از استخوان خرد
گشتم پنج زبان بر روی هر کس	که جیب هر جزو آخر از این جوهر خرد
صفت از هر کس حایب اند	اگر چه بی از غلّه کار و کار

این شعر را در کتاب
تذکره شاعران
در باب
شعر
در
کتاب
تذکره
شاعران
در
باب
شعر
در
کتاب
تذکره
شاعران
در
باب
شعر

که به کی به پنج ی ماند	با به کی بی ایاغ ی ماند
و مستعد آسین غرق داغ	بخواهانی باغ بی ماند
ساده طبع دوست کم شود	کی شایم بی جراح ی ماند
که آشنای یانه آسیر	بزیب سرخ ی ماند

این شعر را در کتاب
تذکره شاعران
در باب
شعر
در
کتاب
تذکره
شاعران
در
باب
شعر
در
کتاب
تذکره
شاعران
در
باب
شعر

سخت جمل کفاخته نزل چو بکشد	گشتم ز بر سافه سایل چو بکشد
از پرتو خیل نور در دل بر آید	چو دست هر کسند زرق قافلی چو بکشد
خوش دای از غلّه قافلی گفته	خاقان که رنگ خفا نوباد چو بکشد

این شعر را در کتاب
تذکره شاعران
در باب
شعر
در
کتاب
تذکره
شاعران
در
باب
شعر

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines. The ink is dark, and the paper appears aged. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines. The ink is dark, and the paper appears aged. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines. The ink is dark, and the paper appears aged.

Handwritten notes in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

چو چید که چید و اگر دی داد	یدام و پس گرفتار میوای شد
ولی تو آینه زینت بدو یک است	هر چه هست نزد او از میوای شد
چرا ز معجزه یکتا نیکی حاجت آید	کنایت که مستفید میوای شد
۶۱	
چرخ بستم میشه دست ندارد	خاک نشاء کی سنگست ندارد
یا ملاقات غلامش نخواستند	هر که زخم بر برد دست ندارد
گفته زینت خراب با یوه ندارد	ولی خبر نشاء السبب ندارد
تا کند ناله سینه که به بخوشد	خوشه ناله بود و است ندارد
نشاء شوقش که افت خفت ندارد	سرخوش آن بدو گشت ندارد
هم کند بزمینش با من عوفی	کله بر نعلانی بی پوست ندارد
۶۲	
منم چنان که است که در خفا	چون بی دشمنه منم از آتوای
ضایع گشت شکر خدا ابروی یک	کونک شده بر او تو در کشتان خود
عالمه سینه صافی آینه زار شد	چند که زد ز من ز صافی کان خود
هر چه خبری که بیله نهند و جوار	غمت بدیدم و دل مکش ز باری

این شعر در کتاب
تذکره شاعران
صفحه ۱۰۰
درج شده است

این شعر در کتاب
تذکره شاعران
صفحه ۱۰۰
درج شده است

این شعر در کتاب
تذکره شاعران
صفحه ۱۰۰
درج شده است

این شعر در کتاب
تذکره شاعران
صفحه ۱۰۰
درج شده است

سید بن محمد
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی
میرزا محمد علی

[illegible]

<p> خوشید خلق غریب از به تو بر شد از راه گاه بس که آمدند بر بیست </p>	<p> خوشید بر بنیست و وقت جوان شود در روز و خود کسیر استخوان شود </p>
<p> درین دلی که ز غمت خاک را بکیر کرد شکست کار عشق و دل و در و دیوار </p>	<p> جنون چون مسافر علف زخمیر کرد بقیام منزل در و سر خمیر کرد </p>
<p> در این دلی که ز غمت خاک را بکیر کرد شکست کار عشق و دل و در و دیوار </p>	<p> کفن در تنهای وید زخمیر کرد ز تنهای خمیر کشته و گیر کرد </p>
<p> بیدل چه بر لب بخالی که خندد دوست خود و صفت بخاری جان </p>	<p> شنی چه کند تا بر و بانی که خندد کور و در جهان مگر عالی که خندد </p>
<p> بود اگر دست هست قوی و بی چرت دیوانه ندیدم و بشار اسیرت </p>	<p> بر بخششی کرده ز بسبب که خندد غم خال نشسته است بر لب که خندد </p>
<p> بیایم شمع در من نشینی دار و غمت است که در من بر سر نشست </p>	<p> بایرم و دم نادیده و در بی خوار سخن گفتن بچون نشینی دار و </p>

در موصوفه

سحرین قاضی مشق چه میدهند	که بدیم از زخم بدنی و بدنی و زاره
بسیار دارد راحت غیر بنوا	و من خوشست که چون دوست و گاه
کی خفاست در نظر این فاش کرد	وز عراوت چشم زنده بر جان کرد
سحر فاش شد در نظر این فاش کرد	که چشمش را در نظر این فاش کرد
عالم الفت فاش شد از امید	بجوشان دینش غایب که فاش کرد
سحر فاش شد از دیدار و به آید	در ز اول کبر و کوفت و فاش کرد
کی صفت و در تبارج شریف بدید	و در عین یکدند و تبارج بدید
چاکرهای سینه را فاش شد در بهار	درست که یکدیگر به ایمان شکفتن بدید
کریمه و دل که کرد به شدت خیر بدید	حاصل گشت غرضی غرضی از بدید
غیر ازین کشفی بای خود نمود کرد	کی بجای کرد و از سحر و بدید
کل سحر و کجاست با در خانی آید	گفت بدید که از خانی کشف بدید
زار و دیر امی که سحر و بی بر بدید	چو ایک آید و زان خوشه کور بدید

سحرین قاضی مشق چه میدهند
که بدیم از زخم بدنی و بدنی و زاره
بسیار دارد راحت غیر بنوا
و من خوشست که چون دوست و گاه
کی خفاست در نظر این فاش کرد
وز عراوت چشم زنده بر جان کرد
سحر فاش شد در نظر این فاش کرد
که چشمش را در نظر این فاش کرد
عالم الفت فاش شد از امید
بجوشان دینش غایب که فاش کرد
سحر فاش شد از دیدار و به آید
در ز اول کبر و کوفت و فاش کرد
کی صفت و در تبارج شریف بدید
و در عین یکدند و تبارج بدید
چاکرهای سینه را فاش شد در بهار
درست که یکدیگر به ایمان شکفتن بدید
کریمه و دل که کرد به شدت خیر بدید
حاصل گشت غرضی غرضی از بدید
غیر ازین کشفی بای خود نمود کرد
کی بجای کرد و از سحر و بدید
کل سحر و کجاست با در خانی آید
گفت بدید که از خانی کشف بدید
زار و دیر امی که سحر و بی بر بدید
چو ایک آید و زان خوشه کور بدید

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

خوشنمایی هر طایفه سپید کردی	ز برای زودمان آتش زودمان
چونم که درین کرد و در این	چونم که درین کرد و در این
سپید ز فتنه و مزاجم صوری	سپید ز فتنه و مزاجم صوری
اول	
کوفت ز غلام دل سید اری بود	زنگ ناله جادو سرش اری بود
ی که بدست و پیوسته در	ی که بدست و پیوسته در
نیک دان برای مکن بفرست	نیک دان برای مکن بفرست
اول	
نزد و جرات یاد و من نشان	نزد و جرات یاد و من نشان
دلم خورشید و درختان	دلم خورشید و درختان
و کارست و او سرش و مانی	و کارست و او سرش و مانی
نیم دایره و درختان	نیم دایره و درختان
سرمه و درختان	سرمه و درختان
نزد و جرات یاد و من نشان	نزد و جرات یاد و من نشان
اول	

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

افزودن آتش کای نووی میکند	چون خردم ببلور در طاقان دوری میکند
سحاب آتشهای تنها منجم	همچو قنداقم کدل گشت شندوی میکند
شیر بکا بدخشیچ آتشهای منجم	خون صفت میخورد از اندر دوری میکند
کریم با چنین سرشار سیکر و آب	کهکشانها در سنانها اندر دوری میکند
قول	
دارم فلکی که در دوش منم	بیداری که غریب بگردش منم
مستی که آب گشته ز منم گناه تو من	دوش من یاد که سر و پیش منم
از آن که در دوش منم	افلاک را گشت بدوش منم
قول	
ترک من را که چنین بر من چه نمود	غیرت را از احوال من چه نمود
بیک بار است قیام نگار انداز او	در نظاره دم بکشت نیز از کینه من چه نمود
بشود ز غمهای منک صبر و دلت	ز شکست و دل گشت غم من کین چه نمود
قول	
انکار آنجا که نه هر جا خود کند	هر که میباید و کار و خود نگاری کند
بپایان قیام و یک از آنجا به دست	خاکساری ببارد و خاکسار خود کند

این شعر در کتاب...

در این شعر...

این شعر...

خود کند

خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند

۱۶۱

خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند

۱۶۲

خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند
خود کند	خود کند

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or corrections related to the text in the table.

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or corrections related to the text in the table.

دل صدفی بکودن درین دشت	خردی، سیر از چشم آملی بپای باد
کشتن زنی خیم من مجب بباد	لاور از خیم و من و آملی بباد
از کتب که نمودم خیمه خالی بر باد	چو ز نام خرد و دبار کتب بباد
تا دل مست از ادع و دفا بکشیدند	تیرم صد بکده از خیم و دفا بکشیدند
بر سر شمع نه فیض سوزش کل	تابه روانه تا دغ و دفا بکشیدند
شعله خیز تو بر خط بر کنی بر وقت	بر خط و من بکشد و بکشیدند
دل بکشد و خط می بندد	ز کار و خورش من را کار می بندد
کشد باغ دل بکشدان نیم	طعم خیمه بیاورم بهار می بندد
ز جود کل بر بان خاری بر زود	ز شانه خون خاری بر زود
شکفته در چمن خاطر بپا و ک	کلی که کتب خزان بهار می بندد

درین دشت...
 دل صدفی بکودن...
 کشتن زنی خیم من مجب بباد...
 از کتب که نمودم خیمه خالی بر باد...
 تا دل مست از ادع و دفا بکشیدند...
 بر سر شمع نه فیض سوزش کل...
 شعله خیز تو بر خط بر کنی بر وقت...
 دل بکشد و خط می بندد...
 کشد باغ دل بکشدان نیم...
 ز جود کل بر بان خاری بر زود...
 شکفته در چمن خاطر بپا و ک...

دل...
 درین دشت...
 کشتن زنی خیم من مجب بباد...
 از کتب که نمودم خیمه خالی بر باد...
 تا دل مست از ادع و دفا بکشیدند...
 بر سر شمع نه فیض سوزش کل...
 شعله خیز تو بر خط بر کنی بر وقت...
 دل بکشد و خط می بندد...
 کشد باغ دل بکشدان نیم...
 ز جود کل بر بان خاری بر زود...
 شکفته در چمن خاطر بپا و ک...

دولت اگر کم شده دیدار است
بر چو نه شود یار است
بر سر کو تو مستانه دعا می دارم
ایام و روزن در دو روزگار
بستم ز من غیبتی هم بر من
یار باین کین چار نه باشد
نه سیر ز دل دارم جهان تو خوار
و که می رودی اظهار سلامت باشد
بکوش باوه برستان زوای چید
شکست صندلیه خانه تا کعبه رسید
کفاحمد از کو تو تا آمد رسید
چو لبانی و چهار است چید
دل من از سوختن چو ش تر شا
یکدی ایستد لای کشی
این آفرین او صری است که در
کین نه کوشش یار است چید
دل عهد عید شد عید یار
چو یکین نزد کتب عید یار
عطا می بنده و آزاد یار
آتش خفت جدا شد کین
آتش خفت جدا شد کین

در عشق سارنگه ای که آتشکد بود
 باز مین و آستان درونک بود
 در کستان در عشق نشنا ختم
 بر تنش پیر این گل ننگ بود
 در خانه تو بار محبت یکشنه
 آواره تو محنت الفت یکشنه
 در شوق کعبه چو نیا
 در جیش زنگان به در زنگ
 جایی که شکم ناله شب گیرید
 خاقل مشک کبریا نیز میرسد
 بی او پیشود سرور کس چون دست
 در انب بخت زنجیر میرسد
 بیرون که غمی صیغه دارد
 در آب حیات ریشه دارد
 در روانه بیغالی نظر باز
 هر طوطی پری لبشینه دارد
 تنم ز صفت میولای طین نی پوشید
 همی با سق طایه ابلهانی پوشید
 غنیمت کدیل میرسد برونای
 بجای در دره استخوان نی پوشید
 تنی که به تنش بریا پوشید
 لبای رنگ گل از خون نی پوشید

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

<p>بین کرمک فغان چهره است لبش اسیر کی به بد و دوستان نظر دارد</p>	<p>کدام زنده گفت آستان خی بر کسی که عیب خود را در دوستان خی بر</p>
<p>عالمی گفت از نذر اخوه آهنگی تیر باغی بنور و چنگ کش میزند</p>	<p>شرب شنی جان در تن خورجی افراط شوق بعلی رخ را چید</p>
<p>مکنش جانی بر سر مشغولی هر که بداند لبی تا چیم سر مید</p>	<p>خون کرم من به بر و کعبه سازید احتیاط کریام ندق سر مید</p>
<p>چو خد از زشت شوخای روی دیده هیچ که آن روشن از آینه</p>	<p>کحل جبار و جدا الله جدا روی چو بر دانه ز خاکستر ای روی</p>
<p>کل او را کی از زشت عاشق ز کین بسکالان عجب آفت من میکند</p>	<p>انفردم من به دمسبای روی که شود خیم فلکش رنگ و امن میکند</p>

بین که ملک قنات چهره است بخت
 که نام زده که گفت آستان بی بخت
 اسیر کی به بد و دوستان نفوذ دارد
 کسی که عیب خود در دوستان بی بخت

۱۹
 جان گفت از نذر خنده آتش
 تیر با خون بنور و رنگش نبرد

۲۰
 کونانی جایی بر سر مشواری
 غراب سخی جان درون خود جای

۲۱
 که کند زنت بی تا جمیع سر مید
 اضطراب فوق بیل بی زار پدید

۲۲
 میبزم در خلعت که درین زن و غفلت
 خون گرم من بدید و کیه سازید

۲۳
 گوشت که بر تیرم خون دل ملی بکاش
 احتیاط که یام نذوق سر مسج

۲۴
 چه خنده از زشت نشو و نمای در بر
 کل جیاسر و جدا لاله جدای رود

۲۵
 و چه شمع که آن روشن از آینه ناز
 پر بر دهان ز خاکستر مای بود

۲۶
 کل داری از زنت عاشق ز کین
 انعام من با و صبا می رود

۲۷
 بسکه فلان جاب آفت من میکند
 که شود خیم بختن رنگ امن میکند

زشت بافت گداز بیختر آید	بسیه معانی اتمام باز روشن میکند
اول	دوم
از دفا صحت دهانی گری نایبند	تا قیامت ز عادت ز کجا آید
چند غنچه که بر اهل فدا دارم	بی غرضند و کینست دل احبند
اول و دوم و سوم	اول و دوم و سوم
نظم زبانش گداز که یادم آمد	آب گشتم سر را که یادم آمد
میر به بنجر آورد و سطره جوی	صف در گان سپاه که یادم آمد
از شکستن دل آرام نظم شود	هر چه خواهد بود میدید نظم شود
از ضعف سلامت که چو گداز	درم از رضی دانسته مردم شود
خون افروزی از بزرگ برش جوشند	شکاک که برین سوار سوختم شود
در دماغ که از زانو غایب	عالمی نیست که محکوم نمک شود
عشق زلفش که ستانده یارود	جوش بود از کینه بد و لندی یارود
شکاک نکست نام خدا اندر کشم	بی آید از جن بد پری خانی یارود
خوابم که دل فریب بد خیال	کی از دلم غم تر یافندی یارود

این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام. این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام.

این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام. این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام.

این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام. این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام.

این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام. این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام.

این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام. این شعرها را در کتابهای مختلف دیده ام و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر نیز دیده ام.

[illegible]

غنچه زهر تباری بر من نشاند
 آنکه دل که مرز پر من جاک ببارد
 جای که توفی و وصل پر دوز میبرد
 کمره فتادگی پر پرواز میبرد
 آنکه نواز زهر و کافور حیرت اند
 تیر فطرت پر قطعه انداز میبرد
 منت کشا رو خط آمدگی شود
 کارهای که نشسته کند ساز میبرد
 اگر ای کشم افتا که صدرا میبرد
 اگر ترکان خشم بر من بر میبرد
 دم به بیت تر افش نفس میبرد
 بگو لا کاوان تر که کلاه میبرد
 پادشاهی فتح بر مقل از جانی میکند
 حاصل داد و دهی خوشی میبرد
 که با دگر بر فرزند میبرد
 که شک استخیر کرد و دل میبرد
 در حق که کسب امید میبرد
 زین باه به عهد زنی نشن
 شمع بهار سبزی جادو میبرد
 غنچه زهر تباری بر من نشاند
 آنکه دل که مرز پر من جاک ببارد
 جای که توفی و وصل پر دوز میبرد
 کمره فتادگی پر پرواز میبرد
 آنکه نواز زهر و کافور حیرت اند
 تیر فطرت پر قطعه انداز میبرد
 منت کشا رو خط آمدگی شود
 کارهای که نشسته کند ساز میبرد
 اگر ای کشم افتا که صدرا میبرد
 اگر ترکان خشم بر من بر میبرد
 دم به بیت تر افش نفس میبرد
 بگو لا کاوان تر که کلاه میبرد
 پادشاهی فتح بر مقل از جانی میکند
 حاصل داد و دهی خوشی میبرد
 که با دگر بر فرزند میبرد
 که شک استخیر کرد و دل میبرد
 در حق که کسب امید میبرد
 زین باه به عهد زنی نشن
 شمع بهار سبزی جادو میبرد

[illegible]

<p> سحاب الصبح آینه جلوه داد هر نفس بر باد دل در غنچه است چند آنکه دل که خفت فروز و بار سای اگر زلفت که بر سبای دل مخواستن مثنی و معانی که از زلف در جگر که فروز و معانی که بسم بر زلف او دل نتواند دم کرد </p>	<p> سحاب الصبح آینه جلوه داد هر نفس بر باد دل در غنچه است چند آنکه دل که خفت فروز و بار سای اگر زلفت که بر سبای دل مخواستن مثنی و معانی که از زلف در جگر که فروز و معانی که بسم بر زلف او دل نتواند دم کرد </p>
<p> خوش آمد که در غنچه زلفی بند خبر از خانه بی سرو سامانی زلف زگر که زنده باشد زلف که زنده باشد از غنچه </p>	<p> خوش آمد که در غنچه زلفی بند خبر از خانه بی سرو سامانی زلف زگر که زنده باشد زلف که زنده باشد از غنچه </p>
<p> کوز دل سورت آینه بدو کشید دل بر سر زلف زلفت آید </p>	<p> کوز دل سورت آینه بدو کشید دل بر سر زلف زلفت آید </p>

این شعر در کتاب
تذکره شاعران
درج شده است
و در کتاب
شعرنامه
هم درج شده است

این شعر در کتاب
تذکره شاعران
درج شده است
و در کتاب
شعرنامه
هم درج شده است

این شعر در کتاب
تذکره شاعران
درج شده است
و در کتاب
شعرنامه
هم درج شده است

ب خورشید زلفی که زلفت آید
دل بر سر زلف زلفت آید

خود را تا زنگ برون بی اختیار	ز غمت آسودگی نداده ام چو باد
مرا از محبت ناپاکم درین دنیا به	ولی ساقی پرستم در شب آلوده باد
ز برین نگاه بدار گامش برود آید	نایب کن که جانی در تن آید بگردد
چشم ناپاک بد پاک عیب پند	ولی طهارت بود و حق و عیب پند
کعبه و درون گشت ز بیم منور	نور بر وجه کردیم خدا چو نور
نکتم با بر شمت باد حرام	که سر خویش ز تن تو جدا بدارم
که خشم که بگوید رو کس زده	که آشتی که آینه است نفس زده
بهار بخت را دولت در است	که هر چه کلین آردا بود نفس زده
شاه راه و دنیا تو شکوه کس زده	چو شکوه غلام بد و سرور زده
که زشتی هم نقل ما به نفس با عیب	چو در دایم ز دل ما عیب با عیب

ناله ای که می گویم که کلام بدست
که در رسم و خیال او دم آید به دست
باز کارش

بسیار است که در این کلام
ناله ای که می گویم که کلام بدست
که در رسم و خیال او دم آید به دست

ناله ای که می گویم که کلام بدست
که در رسم و خیال او دم آید به دست
باز کارش

دلم در آتش حرمت برنج میوزد	که با خیال تو چشما من میوزد
درین بهار کی اسلست خون	که از فتنه زنجیر دماغی سوزد
عشق تو چرخ منی در عالم نکود	عید بیت غایت که کین نکود
غزلیم که زلفه ز جبین در مقام	طرح نیلین که من بین نام نکود
بسیل خاصه از عشق زلفت	کیفت بی در که جیم کرد
ز اسلم خود ز جلال رنگ بیک	خود که کین غایت رنگ بیک
کسی بغض شهادت بیشتر ازین ندارد	کسی برای خایج ساز جرس آنگار
عشق کامل به دل نمی رسد عشق بیشتر	عشق چون به دل نرسد بیشتر عشق
چشم که بهای آه نامی از مرد است	بدن که حاصل که ز خاک و آتش است
که تاثیر ایند وقت بار خواهد شد	نام در خفاست دولت بهر کار
خار که در سرم زنی من خواهد	نام که منی خور ز دست خفا خواهد

در این بهار کی اسلست خون
که از فتنه زنجیر دماغی سوزد

عشق تو چرخ منی در عالم نکود
عید بیت غایت که کین نکود

غزلیم که زلفه ز جبین در مقام
طرح نیلین که من بین نام نکود

بسیل خاصه از عشق زلفت
کیفت بی در که جیم کرد

ز اسلم خود ز جلال رنگ بیک
خود که کین غایت رنگ بیک

عشق کامل به دل نمی رسد عشق بیشتر
عشق چون به دل نرسد بیشتر عشق

تقابل پیش عیان شدن اگر نیست	این قدر بیک سر او از قیام دارد
شدم کوشه آغوش میخاند اسیر	کم غایت کوشش سر او دارد
بیک باکی در خاطر آن لعل کند	تا نیاسی ز دل آه تنگش کند
توان داشت بر بخت در آن آینه	که بجز حرف پریشانی نگردد
بشکاف اگر چشم تو روا کند	رزد نهان مراد و زده نهان کند
چرخ غمت که از ماه عالم برسد	خج طوفان در قطع نظر از کند
در دایم آفرین خاک جگر	عبه پاک بجز رشید نبل و کند
شده ام ترقی غیب که چو زده کند	در برب خنده و از شرم تا کند
شر آشک ز اشکده دل دایم	حشیم مانجه بر باد و در کند
سر بسوز زلف تو در دایم	عزم خضر یک بوی تو در کند
کوینون لعل حباب آتش بود	بغیر خوش اند جوش پشای کت
کره آبا خاک غربت اشک از غم	قطره باران بخار خاطر شمر او

در این شعر
تقابل پیش عیان شدن اگر نیست
شدم کوشه آغوش میخاند اسیر
بیک باکی در خاطر آن لعل کند
توان داشت بر بخت در آن آینه
بشکاف اگر چشم تو روا کند
چرخ غمت که از ماه عالم برسد
در دایم آفرین خاک جگر
شده ام ترقی غیب که چو زده کند
شر آشک ز اشکده دل دایم
سر بسوز زلف تو در دایم

در این شعر
کوینون لعل حباب آتش بود
کره آبا خاک غربت اشک از غم

در این شعر
بغیر خوش اند جوش پشای کت
قطره باران بخار خاطر شمر او

در این شعر
تقابل پیش عیان شدن اگر نیست
شدم کوشه آغوش میخاند اسیر
بیک باکی در خاطر آن لعل کند
توان داشت بر بخت در آن آینه
بشکاف اگر چشم تو روا کند
چرخ غمت که از ماه عالم برسد
در دایم آفرین خاک جگر
شده ام ترقی غیب که چو زده کند
شر آشک ز اشکده دل دایم
سر بسوز زلف تو در دایم
کوینون لعل حباب آتش بود
کره آبا خاک غربت اشک از غم
بغیر خوش اند جوش پشای کت
قطره باران بخار خاطر شمر او

میریب ستمگری کرد و فرستاد
هموار از خوشم این درشتا بیکار میداند

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

۱۳۸

11

مادھو کونکر ولفی ولفی ولفی
دشمن و کاف

شہزادہ کاوت

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events. The text is dense and covers the lower half of the page.

<p>۱۱۱ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>	<p>۱۱۲ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>
<p>۱۱۳ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>	<p>۱۱۴ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>
<p>۱۱۵ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>	<p>۱۱۶ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>
<p>۱۱۷ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>	<p>۱۱۸ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>
<p>۱۱۹ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>	<p>۱۲۰ و</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p> <p>کفر است چنان حال دل و دین</p>

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

فخ شکران تو که بزم دلی تنگ	مهرت بعل شدن مرغان
زیند تخلفه جانی که در نیت	ساقی بی غیب قند باران
بهر نیت چرخ دل مای آب	نقش از سینه جیب سیاه
رو بایست به آفت جیدوی	عصر جلد ز نهر جانی آید
بخت بر کشم آفتول مای	تاوک تو به هر دو نقاشی آید
از رخ بلی صابر و نخل ی برد	شاک است ایام نردان کل
پر شش مرغان غنم راز دانی	همه باز که خند غنم غنای
بیک دارم بیل جنت درد	در دجیم ز در اطفال درد
کار بایند مویو از هم	مضو مضو مر از لذت درد
ملای رود از جی تر شش	در دل مایه زوق جنت درد
خی که در نبرد و نکت شاد	بی که شکر تو سود ساز و کلاه

مجلسه

خوار خاطر باین خیار قافله باد	
دل رسیده عاشق شکار آید باد	
چشم اگر جم نود آینه بسکند نشود	
حرفه قطره در آینه است که هر نشود	
صبح جامی اگر بال بکوز نشود	
این مانند آینه اخلاص نمید	
در دیده مشتاق نود به از نمید	

[illegible]

مردم گریه کرد و با سجا کشته شد	خوار تا طایران خیار قافله باد
آتشهای صیاد در سنگ خود دام	اول رسیده عاشق شکار آید باد
نسخه تحویل	
بد برون دل ز وصل تو تا که نشود	بیا که اگر جم نشود آینه مسکند نشود
بر اگر بایز چشم تر عاشق کبرو	حرفه قطره در آست که کمر نشود
که در تارستان بفراسوشی نسیم	صبح جامی اگر بال کبوتر نشود
اول	
رفت محبت که معیار نگیند	این راز دانه آینه اظهار نگیند
چون زرا سپردیم سر با سجا	هر دو بدو مشتاق نو بدو از کیند
اول	
چش ازین پرد از دل دریند بال	فان و ماور طلسم شیشه و ساغر نشود
اول	
درین کتب کتاب عقل را پروراند	خط دیوانه ز نجر را و دیوانه بخواند
اول	
جام خوشینه از غم بختی بکشد	روزم و جام باد و بختی بکشد

بر روی خنجر فغن خوشی ندی کند	لکس بر کجا که رسید از آب سید
دوره را در شمع از سید بپزند	شعشع کان مراد از آب روشن میکند
از دم پنج توغیر جادوان خود بپزند	این چراغ آرد در آب روشن میکند
زخم شربت بکزار یکدک میکند	صدقه خوردیم زین فصل در کجا میکند
بیره پنج توغیر شمع فصل روشن بپزند	زین شربت یک شربت در کجا میکند
بر ناله که از سینه چاه در آید	که از دل روزی کنش سر آید
ای کرب سیردم خود بکزار دل خود	که از کرب شربت می کرد بر آید
ز نام روزی که کلا می کرد	نقشه ام حرف افشا می کرد
نقشه ام حرف افشا می کرد	نقشه ام حرف افشا می کرد
یاد خود کردم ز خوشی بفریادم	تا کشیدم ز خاموشی بفریادم
اصطواب معین جای جهانم کرد	نرم بوم و بدو بپوشی بفریادم

بر روی خنجر فغن خوشی ندی کند
لکس بر کجا که رسید از آب سید

بر ناله که از سینه چاه در آید
ای کرب سیردم خود بکزار دل خود

ز نام روزی که کلا می کرد
نقشه ام حرف افشا می کرد

یاد خود کردم ز خوشی بفریادم
اصطواب معین جای جهانم کرد

دلم	دلم
چون خندان خرد دل خردم که سازم	آتش بر شداد دهم که سازم
دلم	دلم
دلم یاد کل بر خست چه دل داد	بهار دغم ازین پیش تحمل دهد
بیان خاطر و حرف کی بگریز	کلی شکفته که صد لاله در پیش دارد
دلم	دلم
چون سرست این که برین نزد چون	کند صد از گل چو نیل من بری ز آید
خند غلام کرده و جادو کرد و محشر	سرا ز جادو بگریز تا صدای جلال آید
دلم	دلم
دل ز سواری کسی بستم مباد	چنیشت خاطرم حرم مباد
هر کجا ماندم ز یادستم گرفت	سپاه عشق از سری من کم مباد
دلم	دلم
عشق که تا بجز بر بزار اند کند	کوهی کی تا بر بدار اند کند
هر روزم با استقبال بجان مبدل	تا کجا بروم که تا بتر بار اند کند
دلم	دلم

وای

جسٹس

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

جملہ باتوں کا جواب دینا ہے

نزد دل کسی که باین ترکناز میگردد	چگونه از سر روی ناز میگردد
دل	دل
چون خیال تو را خواب زرد	روی گل به رخ کلاب زرد
خط آتش مکنده در جانم	تا چه نقشش در بر آب زرد
دل	دل
خلک جام روت در گویم نبرد	شود که هر کون این بحر بخت نبرد
چرخ نام حاتم در حق زهر ببرد	شبنام کلی را چون بخت از دم نبرد
دل	دل
من دشمنی که در او چون شیدا جا کرد	چو زخیر جنونم نیندازد جا کرد
بصیقل آفتاب دلم که در بزم زد	باستغفار از اتم نیندازد جا کرد
از آتش بزم خاتم کاه بر خن زد	که از آفتاب بختی چون شیدا جا کرد
دلم یا شعله چو شد بزم با ناله بر ضد	هر باز بچه دلد و شوق چیدا جا کرد
ایر از کنگر بزل او سر کرد و نام نبرد	که هر دم صد دل مشکلی پیدا جا کرد
دل	دل
کلی برونه نم بادل تا شاکه کانر	خوبتر بکسی در ورطه امداد کیانه

کوکب شادان در این بزم ناز
کز خانی بزم در بزم ناز
نمیست

بزم ناز

بزم ناز
بزم ناز
بزم ناز

بزم ناز

در کتابت و تدوین این کتاب
شرفی و سعادت منسوب به

A photograph of a manuscript page with dense handwritten text in Arabic script. The text is arranged in several columns, with some lines written in a larger, more decorative hand. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored. The handwriting is fluid and characteristic of the Ottoman or Mughal periods.

بخت در دلدار تا قبل تلف نمیداند	شکایتی بر چرخ افروز هر چه بداند
زینتی تا قبل صفت بخت نمیداند	نیکو بخت از شکست خاطرش بجا بماند
بهرار از شب بجا بخت نمیداند	زخم و زار ام حسام کافر زشت و زارند
بدل زاری عشق بوس میگیرد	در آتش کز خشم خاویز نمی کشید
ز بسکه گشت ام از خوف بخود میزد	از روی سینه خشم نفس شکستید
دلیل باد کبریا از خوف خاست	یکوش خوف مدد از بر سر شکستید
کره را ز شکر اندک میل نمیداند	عبد پند را می از خوف خجل نمیداند
از دم ز داشت	چاکری او را بهر در جهان کل نمیداند
جیب بزم خود بخورند در کوشش کم	دل از کج کلاه
بشی که زده سبیل آنگون برون می کشد	دل از خجسته بخت برون می کشد
کسی تاب ندارد شمای عشق که ز عشق	بیل کند و شکر بخون برون می کشد

シ

که اگر کسی از حرکت از هر طرفی نماند که در راه در صراط
افتد و خداوند که این جهان را خلق کرده است

فرمانی از هر طرفی که بخواهد بماند

و این است که هر کس از حرکت از هر طرفی نماند که در راه در صراط
افتد و خداوند که این جهان را خلق کرده است

ترب و تبت آشتیانی نیست	عالمی گوشت را بقیعت دارد
حق و زین آشتی آشتی	کحل این پانچ ابرو است باو
شد ملک سرود بارای جگر	کریم ام و اندازد لذت باد
عذر تقصیر منو ام غرامت	عالمی روشتن من غمست باد
کر خاتم قدر تا کاسی	شکر او قدر کتابت باد
جهنم در کرد و انفعال کرد	سحر ارا قبولی حالت باد
ملکین بافت با در آید	شکر نیازم کسیر نیست باد
تغافل در که نهان کرد	بسم زرب لب خندان کرد
زمرگان می و لبسم سطر	براد شو طوقان کرد
ایراندان با در محبت	سراغ ده بی درماند کرد
زمرگان میکند هم نیم آبی کرد	زود حوت سبک زد و خوشی کرد
نزد آید تاد کند مکن فراموش	زمرگان میکند از مکر کرد
نفس سیر و حال و خوشی کرد	دل باین دخت نگاه سازد کرد
حاجران چون نام غم غمست	همیشه غمست می زند

و این است که هر کس از حرکت از هر طرفی نماند که در راه در صراط
افتد و خداوند که این جهان را خلق کرده است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سره ارجا بخشیم و انچه در کتب
 ششمه و قیاسیه و سایر کتب
 پاک و پندگانه و فاضله
 سره بیعت بخشیم و انچه در کتب
 ششمه و قیاسیه و سایر کتب
 پاک و پندگانه و فاضله

باکستانان تعیین تاوغ چندان
 از نسیم تیغ آب خنده کل سبک
 سایه هر برگ بن گلزار چشت
 به رخ راه مهر و شادان که کعبه بر رسم اول
 به رخ گشت با بر رسم ۱۲

ای کل جوی خنده آتش در کوبین
 خنجر ای یک چنان این کعبه
 گشت تیغ خنجر از خاک جهان کوه
 شمع و عاشق کوه کمر در خنجر کس
 برکت به کعبه ۱۳

کتابخانه آذربایجان
تفصیل به نامهای زیر
تفصیل به نامهای زیر
تفصیل به نامهای زیر

انفرد تا روزی بخت نرودم شد
کار منتهی شد تمام بدارم شد
شده از بخت و روز سرشته اعلی
هر کجای قیام زبان ابرام شد
و کجای بخت و روز سرشته اعلی
هر کجای قیام زبان ابرام شد
و کجای بخت و روز سرشته اعلی
هر کجای قیام زبان ابرام شد

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کتابخانه فرقه آه و آواز حکم نواز

شاهی دست در میان کعبه گنج

17/11/2014

11/10/19

کشاوکار کیں جس فی ارتو
انہی میں جس انہی میں

وفاقیہ میڈیونٹ کیٹیجی بی ارزد

6. *Time* _____

۱۱

تو و من که در این دنیا هستیم

سینه دارم که اسن از یاسین پاره

کتابخانه عمومی

کے لئے کہ وہ کسی رستہ پر آئے

گورباچیوف نے سوویت یونین کی تاریخ میں پہلی بار ایک ایسے دور کا آغاز کیا ہے جس میں روس اور مغرب کے مابین امن و امان کا دور ہو گا۔

فرمان میگرد و سرکن باغچه و در

طواف دروغم از پشت می

سازمان نظامی و فرهنگی ایران

ریاستی بلدیہ چیمبرز میں ہونے والے جلسہ

نهانی کرده شوق زهر می کند و

نیت ہشتم اگر دول کو پرکندہ

مجلس دریا شود و آنکس که در آن مجلس

عرفه انت که کرده از ماور که

لکه مت کند آرایش و بویان

بابی مسیح متوج از بابی کپورز کدو

نادر شاه افشاری

10/10/10

1941

دولتی و سرحدی در امام راجی و مابین

کے لئے دیکھنا دارم کہ کیا ہے

که یاد خط را هم فرستد بر جواب می

دعای اول: اللهم سبّح اسمی و درود امین بانی

خداوند من و تو را در این دنیا و آخرت
 از هر دشمنی و آفتی محفوظ گردان
 و از هر غم و اندوهی برهان

نبدام و دشمنی شکست با بر من بخت	که از یارش دلم هر چه بخت بخت
عکس رخ آینه اوراق کفگیر	بغیر تو در خانه افلاک کفگیر
بر آتش شمشیر تان مرا کشید است	نور شمع صفت در غم فراگ کشید
جایی که اسل او منی آغاز میکند	جایی که منم تبه آغاز میکند
آب بر ز بول و ریاست رویش	بهره مال تیغ تو بر او میکند
با خیال چشم او با که ساز میکند	ولی که در دم شادی از صفت میکند
سک بر شاد که تیغ شک ساخته اند	که جو و آیدی در دشت ساخته اند
منشاسم در خواب تو منی خدا	منشایه با و ده ام از شک ساخته اند
ز جبر این عالم در غم نشانی است	درین دشت صفت کف زانم مال است
ز کشتیر خطی غریب کل کشتی های	نور صحنی و نور آفتاب طلی است

خداوند من و تو را در این دنیا و آخرت
 از هر دشمنی و آفتی محفوظ گردان
 و از هر غم و اندوهی برهان

خداوند من و تو را در این دنیا و آخرت
 از هر دشمنی و آفتی محفوظ گردان
 و از هر غم و اندوهی برهان

خداوند من و تو را در این دنیا و آخرت
 از هر دشمنی و آفتی محفوظ گردان
 و از هر غم و اندوهی برهان

این مادیات منسوب به دل پادشاه می باشد
 منسوب به دیکران کل برپا و رفته است
 و حکم بر ماست از دل میکنم دعا
 آتش فروزد دل نشود در خیال او
 وقت عبادت رست دایم دعا کنم
 کسی که از جنون طراز سر باشد
 ز عکاسی آتش کل کند پرواز
 بجان رنگ خدایا که اماند ما را
 خبر باز کردن کجا سیر کجا

چون بر دوش توام نباشد چمن میاد
 شوشه نشسته گوش نه گوهر کن میاد
 در خلوت معالی تو راه سخن میاد
 ملک جلیل شمع در چمن بوخت میاد
 بهر کجا که رود نور به نظر باشد
 که سایه نقشش نقش بال و پر باشد
 جواب نامه فراوانی خبر باشد
 همین بست که از خویش بخبر باشد

نعل

در

نعل

ماکی از کس نه آید گمان کرد

مست فزون با قلم و کلم میگرد
 خلافتش طبع کند اهل مدینه آید

غریب معر خون کی دلیل میگرد
 کرم از پی مرد بخیل میگرد

این مادیات منسوب به دل پادشاه می باشد
 منسوب به دیکران کل برپا و رفته است
 و حکم بر ماست از دل میکنم دعا
 آتش فروزد دل نشود در خیال او
 وقت عبادت رست دایم دعا کنم
 کسی که از جنون طراز سر باشد
 ز عکاسی آتش کل کند پرواز
 بجان رنگ خدایا که اماند ما را
 خبر باز کردن کجا سیر کجا
 چون بر دوش توام نباشد چمن میاد
 شوشه نشسته گوش نه گوهر کن میاد
 در خلوت معالی تو راه سخن میاد
 ملک جلیل شمع در چمن بوخت میاد
 بهر کجا که رود نور به نظر باشد
 که سایه نقشش نقش بال و پر باشد
 جواب نامه فراوانی خبر باشد
 همین بست که از خویش بخبر باشد
 ماکی از کس نه آید گمان کرد
 مست فزون با قلم و کلم میگرد
 خلافتش طبع کند اهل مدینه آید
 غریب معر خون کی دلیل میگرد
 کرم از پی مرد بخیل میگرد

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional verses, written in a cursive style.

مردی شوق تو لب شکلی که انداخته	شراب دشت بنون سلسلی کرد
مردی تنگ فضای خرابه دل داشت	خویشی که بر جگرش میگرد
مرد خواجه سودای خفته دارم	بیاض گریه بر روی میگرد
نجات بگرد از هر کسی چو دست	که در لباس کدبان امین میگرد

از کتب در دهان کنجا توانی بشناس
 تو خبر دادند و منت توانی کشید
 ولی فرموده ما را برین صفت عشق
 که کنجی از مشرب و مشق توان کشید
 تمام معنی نظری خودم کسیر گفت
 هر اب و دلیلهای من توان کشید

از صفای کل آب خند و کل بیکد
از برونج و بدنه بدار میل بیکد
در انجمنی منده خا من ترا
در ای بی قطره زن اتو کل بیکد

از این بر صحرای تابستان بلبلک
بهر طوطی است از این بکند

حرف نو باد به است که بهوشی آورد
 فریاد و آواز من اگر بشنود کسی
 و بگوید ای که داد تو تا اینجا کشیده
 فامد اگر نذر دلم با غیر خود
 ز لب خنایه نیند اگر جاده رفت
 ز دم جایی سایه نش افند بهار
 یاروت شوقی که فراموشی آورد
 آن نشاء که باده ها موشی آورد
 شوخت نوبه که صبح نوشی آورد
 بنجام از لب تو بر کوشی آورد
 کل را به دست بوس قبا بوشی آورد
 که سرور ابله و حدوشی آورد
 هم از غمی را بکس می فایده
 خول

و منتهی به این حد رسید که
 در این حد رسید که
 در این حد رسید که

کوفه مادر او را که می
 کرده هم
 کوفه مادر او را که می
 کرده هم

<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>	<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>
<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>	<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>
<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>	<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>
<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>	<p>که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید که کسی از درون آید و بگوید</p>

بفرمایید

نموده که بایستی که در هر روز
بوی خوش از جامش بخورد و بوی
آب را که در او است بوی خوشی
باشد

نموده که بایستی که در هر روز بوی خوش از جامش بخورد و بوی آب را که در او است بوی خوشی باشد	نموده که بایستی که در هر روز بوی خوش از جامش بخورد و بوی آب را که در او است بوی خوشی باشد
--	--

نموده که بایستی که در هر روز
بوی خوش از جامش بخورد و بوی
آب را که در او است بوی خوشی
باشد

نموده که بایستی که در هر روز بوی خوش از جامش بخورد و بوی آب را که در او است بوی خوشی باشد	نموده که بایستی که در هر روز بوی خوش از جامش بخورد و بوی آب را که در او است بوی خوشی باشد
--	--

نموده که بایستی که در هر روز بوی خوش از جامش بخورد و بوی آب را که در او است بوی خوشی باشد	نموده که بایستی که در هر روز بوی خوش از جامش بخورد و بوی آب را که در او است بوی خوشی باشد
--	--

نموده که بایستی که در هر روز
بوی خوش از جامش بخورد و بوی
آب را که در او است بوی خوشی
باشد

نموده که بایستی که در هر روز
بوی خوش از جامش بخورد و بوی
آب را که در او است بوی خوشی
باشد

[illegible]

در نسیم غبار غبارم و دم می شود	در خاک غبارم و ما سیمیم کم می شود
شبنم بر روی لباس تراکت می کند	صفت سخن نقیض جان کم می شود
نکته بهادر گویند و عدالت	ما خوش نمیدانیم چشم
نور شبنمی که تو او کلاه می کشی	پیشین دروغ که تو قسم می خوری
کاجی که بر سر کوه می شود	در بر مریخ یک عالم می شود
کره یاس بر سر دست می کشی	است ناله دایم زخم می شود

چو دست می کشد و راوده می کشد	شکست سخت به از اسیر و با بار می کشد
شبنم بر روی کلاه می کشد و زینت می کشد	کلاه شبیه نور او چو زینت می کشد
خوف می کشد بر روی اقبال می کشد	شکر که کشد خانه از خاکستر می کشد
خودش که کلاه در پیشانی می کشد	تراپی را که صفت جام است می کشد
چو کمره با انباری در کف می کشد	که خاک ترنم را که در هوا می کشد
چو کلاه و جام می کشد و از جام می کشد	اگر دست بکشد بزم بلبل می کشد

در نسیم غبار غبارم و دم می شود
در خاک غبارم و ما سیمیم کم می شود
شبنم بر روی لباس تراکت می کند
صفت سخن نقیض جان کم می شود
نکته بهادر گویند و عدالت
ما خوش نمیدانیم چشم
نور شبنمی که تو او کلاه می کشی
پیشین دروغ که تو قسم می خوری
کاجی که بر سر کوه می شود
در بر مریخ یک عالم می شود
کره یاس بر سر دست می کشی
است ناله دایم زخم می شود

در نسیم غبار غبارم و دم می شود
در خاک غبارم و ما سیمیم کم می شود
شبنم بر روی لباس تراکت می کند
صفت سخن نقیض جان کم می شود
نکته بهادر گویند و عدالت
ما خوش نمیدانیم چشم
نور شبنمی که تو او کلاه می کشی
پیشین دروغ که تو قسم می خوری
کاجی که بر سر کوه می شود
در بر مریخ یک عالم می شود
کره یاس بر سر دست می کشی
است ناله دایم زخم می شود

چو دست می کشد و راوده می کشد
شکست سخت به از اسیر و با بار می کشد
شبنم بر روی کلاه می کشد و زینت می کشد
کلاه شبیه نور او چو زینت می کشد
خوف می کشد بر روی اقبال می کشد
شکر که کشد خانه از خاکستر می کشد
خودش که کلاه در پیشانی می کشد
تراپی را که صفت جام است می کشد
چو کمره با انباری در کف می کشد
که خاک ترنم را که در هوا می کشد
چو کلاه و جام می کشد و از جام می کشد
اگر دست بکشد بزم بلبل می کشد

چو دست می کشد و راوده می کشد
شکست سخت به از اسیر و با بار می کشد
شبنم بر روی کلاه می کشد و زینت می کشد
کلاه شبیه نور او چو زینت می کشد
خوف می کشد بر روی اقبال می کشد
شکر که کشد خانه از خاکستر می کشد
خودش که کلاه در پیشانی می کشد
تراپی را که صفت جام است می کشد
چو کمره با انباری در کف می کشد
که خاک ترنم را که در هوا می کشد
چو کلاه و جام می کشد و از جام می کشد
اگر دست بکشد بزم بلبل می کشد

چو دست می کشد و راوده می کشد
شکست سخت به از اسیر و با بار می کشد
شبنم بر روی کلاه می کشد و زینت می کشد
کلاه شبیه نور او چو زینت می کشد
خوف می کشد بر روی اقبال می کشد
شکر که کشد خانه از خاکستر می کشد
خودش که کلاه در پیشانی می کشد
تراپی را که صفت جام است می کشد
چو کمره با انباری در کف می کشد
که خاک ترنم را که در هوا می کشد
چو کلاه و جام می کشد و از جام می کشد
اگر دست بکشد بزم بلبل می کشد

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام

۱۲
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
عاش

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تاریخ دارالعلوم دیوبند

فردی از این یکی دارد دستور
صد می باشد
از این یکی دستور

...

منبذیم از این دو پهنی بر آورد
 هرگاه که از دست بیاید نظارت
 تا حلی حاصل شود در مصر بزرگ
 در دهر و صاحب نظر از هیچ خدایت
 شد از این بی ادب منظور بر آید
 چنانکه از اسیر تویشی جامم گرفتیم

چون بخت جوهره که گرفتار شود
باین خلقت اگر کند خرام
هر چه بود و بود و بگویند آید
ز روی دل خواند کس از نود و نه

[illegible]

100

<p>بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد</p>	<p>بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد</p>
<p>در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند</p>	<p>در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند</p>
<p>در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند</p>	<p>در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند</p>
<p>در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند</p>	<p>در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند در روزی که بخت بد بود خون جگر خیال کل و لاله می کند</p>

بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد

بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد

بخت بد

بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد

بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد

بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد

فصل در بیان انواع خاک
 و کیفیت آنها
 و در بیان انواع
 و کیفیت آنها

فصل در بیان
 و کیفیت آنها
 و در بیان انواع
 و کیفیت آنها

فصل در بیان
 و کیفیت آنها
 و در بیان انواع
 و کیفیت آنها

تغییر

فصل در بیان
 و کیفیت آنها
 و در بیان انواع
 و کیفیت آنها

دل میاوتو ز هر جا که بکشد	دل میاوتو ز هر جا که بکشد
هر که در جیت از سایه رفت ببرد	هر که در جیت از سایه رفت ببرد
در پشته کنگه یا پس بود فیض سا	در پشته کنگه یا پس بود فیض سا
دل که خاک شود آب که میگرد	دل که خاک شود آب که میگرد
ایر بردار موز غوج عالمگیر است	ایر بردار موز غوج عالمگیر است
بغیر در بهانه رسالت خون آلود	بغیر در بهانه رسالت خون آلود
کجای ازین فیض نیست آید	کجای ازین فیض نیست آید
غبار غبار از این چنین سازد	غبار غبار از این چنین سازد
تغییر سخن از غفلت یک سخن	تغییر سخن از غفلت یک سخن
بیا من فکر از بوی پرچم سازد	بیا من فکر از بوی پرچم سازد
هوای کج نغمه چنین سازد	هوای کج نغمه چنین سازد
هزار بار جویند و چنین سازد	هزار بار جویند و چنین سازد
اگر نگاه تو آینه سوغی سازد	اگر نگاه تو آینه سوغی سازد
کسی که رنگ دل بوی با من سازد	کسی که رنگ دل بوی با من سازد
بهای خانه دل شست گل بنده اند	بهای خانه دل شست گل بنده اند
دل هرگز نشد طعنه کراستجا	دل هرگز نشد طعنه کراستجا
کشتی دل از دست گل چاکت	کشتی دل از دست گل چاکت
کشتی ام از جاکلی حیت منور	کشتی ام از جاکلی حیت منور
بغیر شکر نشد شوخی و دودم	بغیر شکر نشد شوخی و دودم

فصل در بیان
 و کیفیت آنها
 و در بیان انواع
 و کیفیت آنها

ایمان و کفر

کفر و ایمان
در این کتاب
مفصلت
در بیان
این دو
مذهب
مستوفی

در بیان
این دو
مذهب
مستوفی

در بیان
این دو
مذهب
مستوفی

در بیان
این دو
مذهب
مستوفی

در بیان
این دو
مذهب
مستوفی

که در روزی در حق میفرماید	ز پیش سرشان فرزند سبقت
نور لطف بکروبی سخن سازد	بدو کس از اینها برهما سب
درین جور جان پیش از آنکه بماند	فرخ طاعت از آداب از حقین
چو که بگوید شعر ای حق سازد	بغنی که همان درگاه بهشت
معدن محنت مو او این سازد	اسیر از بند کثرت اگر شود و کبر
از تو لب و خیال برایی چه دارد	بر کس که نه در حق و نه در اوج
کز یاد کینه زهر خیالت با دارد	جبر است نه در پیشانی دلم
راخی شود به قتل خود و خویش	و سخن که از دست خیم خبر رود
بچه در راه جد و دلی قاتل دارد	حرف بیک که که آن گشت
از یار که دبا و جزا جدا دارد	با یکی خلد و ازین حلقه آگاه
بیشتر از ماضی و مستقبل آید حال بد	سازد و این فرد را که نه
خوشی بود و غمی از خیال با بد	میر کل پیش از بنای آفتاب کم کرد
چو هر کس خوار و غریب را با مال بد	توان از پرتو خورشید بر خاک

فی بدلت

1946/1/14

محمد بن عبد الله

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring dense cursive script.

Handwritten notes in Persian script, likely a continuation of the text or a separate entry, mentioning "مجلس" (Majlis) and "تاریخ" (Tarikh).

Handwritten signatures and stamps, including a circular official stamp, are visible on the document.

من تیر نیست باطلی که منیر برست
 خنده از چهره منی و جد با برست
 تو بی مرزده و در آفتاب و در غمی
 با نمانی نشد پرواز ما بخون طغی
 دولت ما بدین توانی بود نظر نگر
 خنده از چهره منی و جد با برست

در پیش خال خاطر بعد از روح سلو
 در پیش تو بنی مستقبل و ماضی و حال الهی
 در سخن لاف تقابل جان
 در پیشها ننگها و غیر خود ای خدا

حرفت نام او خوش نهند نیزند
 بر زبان بگویند بسیار
 و شب بزمستان نیز کوی
 بیدارست بای آواز اکر
 بگویند پیش شمع بر کاشی آید
 آتش پرواز بر بال کوز نیزند
 سبب هر یک صبح آب کوز نیزند
 اما حکمت آه کوزی نمودن نیزند
 کوزی موری طبعی سکندر نیزند
 در قاریون علی نقی کز نیزند

1000

در این کتاب که در بیان
 احوال و سیرت و صفات
 و غیره است و در هر باب
 و فصل و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها

خنکسار بهمانه نان و آب که در دهن در دور از کبر و بزرگو کز دیده ماند تا آنوقت که بر بال کبر و دیده اند گفته اند اهل اندیشی را که در دنیا شد از کل شیء از مال و عذر و دنیا هیچ شغیر از زلال آب که در دیده اند بر آید در چشم بکند و دیده اند	بیشتر آنگاه از جای کز دیده اند رفته جانی در عالم بر سر هم بسته اند کردی موری چو از عالمی و از دین موت و برین بخت من غیرین کرد آتش آب ز یک کجی و راجی و آتش صافی باطن میان اهل دل غریز نبوت و دین غیرین شیخ بلبلان
---	---

دل

چند شونده کم این راه شود خود از لنت بیل شکلی و راه ای خوش کرد که آینه سر و کار بکشد خاک عین ذرات از خار نشو و نه که خاک شود و روح کرد و جان پیای شود و میگشت	خنک و نیک و دم فیهن و کلاه شود دل در آتش و عین کمر آگاه شود اگر دانی که شود و کسان چاه شود سر و دل کرده و دست و کلاه شود و از از مشر و میدان کمر آگاه شود کرم سر و پای اگر از کشت و شود
---	--

در این کتاب که در بیان
 احوال و سیرت و صفات
 و غیره است و در هر باب
 و فصل و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها

در این کتاب

چو تهر یوسف یوسفی میباید کند	کرده اند چنین می نلی شود کند
دوازده زلزله شود و باو کند	برده اند و هر که سرور و باد صبا
حل	
مهر و مهر شفاقت چه قدم بود	غائب الی کبریا شکیر بود
بر من خاک من است بشیر بود	بزه شد و در چرخ دل پیدا بود
عیدی ز سبب مکانی مهر بود	چون بر این نام شوم که هر که شد
چو بر خفا سبب دوار که بر بود	سیر کاوش لب جوشن کلا بود
فرق افروخته بر من از کز بود	کوثر شفا و غیاثی شرف داشت
منوم غنچه صافی سانی بود	خسب خجسته
بخت و فداقی دل و زهر بود	چون زود فدا بختی شکست بود
کس نماند و نوئی و نقش شکست بود	ز این صفت سخن که هر دو چرخ بود
تو بهیچ قاصد نرسد بهیچ بود	چو بهیچ قاصد نرسد بهیچ بود
سراپایم و دم از دیر بود	سراپایم و دم از دیر بود

این شعر در کتاب...

این شعر در کتاب...

این شعر در کتاب...

این شعر در کتاب...

شعری از درویشی

از درویشی

از درویشی

از درویشی

بال

ساختن دست خدای میده	ز به واد خوش خدای میده
هر تو به شکست ز به	صدق نیست و مای میده
شعری از درویشی	بلوه زور آرمای میده
هر چه بخواد دل نا امید	میده و لطف خدای میده
نکته ام کی تیر کی چند خواب	آشنای بد شستای میده
ز به ام و به تا سانی اسیر	ی ز جایی آشنای میده
که داد و خاشی پیدا میشود	غیر بار که دشنام میشود
ولی بخون محبت سرشته دارم	اگر غار شود جام میشود
خبرستم از تمام من آغازی بار	مگر قدری خورم از پروردگار
بر نفس آورده و دهر اقبال هم	چند نرسد اینک از هر چه با بیدار
شکست جانم دل میوه فتنه دار	خود در چنین مرغان خوش نازی
تغافل میده منی کرم استکا چیده	مگر از روی بهیانت خور آوری

از درویشی

عالمی

Handwritten notes in cursive script, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text is illegible due to the cursive style and orientation.

مردی عالم دوازدهمی گفتی و ارد
ز شصتین جو خفا که هم میگرفتند
نخاه مجلس که آن خواه مجلس آید
و آنست که است بین آنست که است
و این از پنجاه و هفتی و شصت و

٧٩

[illegible]

۱۳۳۳

در این کتاب
مجموعه است

که در این کتاب
مجموعه است

در این کتاب
مجموعه است

در این کتاب
مجموعه است

در این کتاب
مجموعه است

از این که در این کتاب
مجموعه است

در این کتاب
مجموعه است

از این که در این کتاب
مجموعه است

در این کتاب
مجموعه است

پنهان نموده از رنگ لاله
کار خردا بلبخند کار سازند

دل

گر تین دست دعا برداشند	از برای صید ماهی برداشند
شدند خاخره من به باد	هر طرف بپنجا برداشند
زود تا شنبه مارا بشک	سازو کتی ثا برداشند
زدی از غفلت بدو انداختم	اشتها از تنها برداشند
داد دل خاکستر مارا به باد	گفته یال نما برداشند
کرد و طلب روان هر جا نشست	تا قیامت تو تیا برداشند
تا د تو شسته با پیشتر	از غما پرواز ناپرداشند
پنهان میریزند در جام آب	شرح چنان شیشه ها برداشند

از برای صید ماهی برداشند
هر طرف بپنجا برداشند
سازو کتی ثا برداشند
اشتها از تنها برداشند
گفته یال نما برداشند
تا قیامت تو تیا برداشند
از غما پرواز ناپرداشند
شرح چنان شیشه ها برداشند

دل

اگر آینه گدشتم درم نشاند	کر کند سیر بهار نظم نشاند
رفت بر باد غبارم به شای کسی	تا به چند چو مبار در برم نشاند
رو کارم بگرگوشه نایب گشت	کرگوشه نایبم و بار درم نشاند
باغبان چمن وطن نه عهد نیست	اگر بگریدم به غم نشاند

سر قندار به محمل

2. 1997-1998
 3. 1998-1999
 4. 1999-2000
 5. 2000-2001
 6. 2001-2002
 7. 2002-2003
 8. 2003-2004
 9. 2004-2005
 10. 2005-2006
 11. 2006-2007
 12. 2007-2008
 13. 2008-2009
 14. 2009-2010
 15. 2010-2011
 16. 2011-2012
 17. 2012-2013
 18. 2013-2014
 19. 2014-2015
 20. 2015-2016
 21. 2016-2017
 22. 2017-2018
 23. 2018-2019
 24. 2019-2020
 25. 2020-2021
 26. 2021-2022
 27. 2022-2023
 28. 2023-2024
 29. 2024-2025
 30. 2025-2026
 31. 2026-2027
 32. 2027-2028
 33. 2028-2029
 34. 2029-2030
 35. 2030-2031
 36. 2031-2032
 37. 2032-2033
 38. 2033-2034
 39. 2034-2035
 40. 2035-2036
 41. 2036-2037
 42. 2037-2038
 43. 2038-2039
 44. 2039-2040
 45. 2040-2041
 46. 2041-2042
 47. 2042-2043
 48. 2043-2044
 49. 2044-2045
 50. 2045-2046
 51. 2046-2047
 52. 2047-2048
 53. 2048-2049
 54. 2049-2050
 55. 2050-2051
 56. 2051-2052
 57. 2052-2053
 58. 2053-2054
 59. 2054-2055
 60. 2055-2056
 61. 2056-2057
 62. 2057-2058
 63. 2058-2059
 64. 2059-2060
 65. 2060-2061
 66. 2061-2062
 67. 2062-2063
 68. 2063-2064
 69. 2064-2065
 70. 2065-2066
 71. 2066-2067
 72. 2067-2068
 73. 2068-2069
 74. 2069-2070
 75. 2070-2071
 76. 2071-2072
 77. 2072-2073
 78. 2073-2074
 79. 2074-2075
 80. 2075-2076
 81. 2076-2077
 82. 2077-2078
 83. 2078-2079
 84. 2079-2080
 85. 2080-2081
 86. 2081-2082
 87. 2082-2083
 88. 2083-2084
 89. 2084-2085
 90. 2085-2086
 91. 2086-2087
 92. 2087-2088
 93. 2088-2089
 94. 2089-2090
 95. 2090-2091
 96. 2091-2092
 97. 2092-2093
 98. 2093-2094
 99. 2094-2095
 100. 2095-2096
 101. 2096-2097
 102. 2097-2098
 103. 2098-2099
 104. 2099-2100
 105. 2100-2101
 106. 2101-2102
 107. 2102-2103
 108. 2103-2104
 109. 2104-2105
 110. 2105-2106
 111. 2106-2107
 112. 2107-2108
 113. 2108-2109
 114. 2109-2110
 115. 2110-2111
 116. 2111-2112
 117. 2112-2113
 118. 2113-2114
 119. 2114-2115
 120. 2115-2116
 121. 2116-2117
 122. 2117-2118
 123. 2118-2119
 124. 2119-2120
 125. 2120-2121
 126. 2121-2122
 127. 2122-2123
 128. 2123-2124
 129. 2124-2125
 130. 2125-2126
 131. 2126-2127
 132. 2127-2128
 133. 2128-2129
 134. 2129-2130
 135. 2130-2131
 136. 2131-2132
 137. 2132-2133
 138. 2133-2134
 139. 2134-2135
 140. 2135-2136
 141. 2136-2137
 142. 2137-2138
 143. 2138-2139
 144. 2139-2140
 145. 2140-2141
 146. 2141-2142
 147. 2142-2143
 148. 2143-2144
 149. 2144-2145
 150. 2145-2146
 151. 2146-2147
 152. 2147-2148
 153. 2148-2149
 154. 2149-2150
 155. 2150-2151
 156. 2151-2152
 157. 2152-2153
 158. 2153-2154
 159. 2154-2155
 160. 2155-2156
 161. 2156-2157
 162. 2157-2158
 163. 2158-2159
 164. 2159-2160
 165. 2160-2161
 166. 2161-2162
 167. 2162-2163
 168. 2163-2164
 169. 2164-2165
 170. 2165-2166
 171. 2166-2167
 172. 2167-2168
 173. 2168-2169
 174. 2169-2170
 175. 2170-2171
 176. 2171-2172
 177. 2172-2173
 178. 2173-2174
 179. 2174-2175
 180. 2175-2176
 181. 2176-2177
 182. 2177-2178
 183. 2178-2179
 184. 2179-2180
 185. 2180-2181
 186. 2181-2182
 187. 2182-2183
 188. 2183-2184
 189. 2184-2185
 190. 2185-2186
 191. 2186-2187
 192. 2187-2188
 193. 2188-2189
 194. 2189-2190
 195. 2190-2191
 196. 2191-2192
 197. 2192-2193
 198. 2193-2194
 199. 2194-2195
 200. 2195-2196
 201. 2196-2197
 202. 2197-2198
 203. 2198-2199
 204. 2199-2200
 205. 2200-2201
 206. 2201-2202
 207. 2202-2203
 208. 2203-2204
 209. 2204-2205
 210. 2205-2206
 211. 2206-2207
 212. 2207-2208
 213. 2208-2209
 214. 2209-2210
 215. 2210-2211
 216. 2211-2212
 217. 2212-2213
 218. 2213-2214
 219. 2214-2215
 220. 2215-2216
 221. 2216-2217
 222. 2217-2218

یک کسبی در نفس بل ویرم نشاند
خلق اگر و انج بروز ویرم نشاند
بی صفت آسمانی خفت حکم نشاند
اگر کز نام اسیرت بریزم نشاند

شوق بجزایر جن سیه پروانست
میدوام کجای کرم نشانی دارد
بیش از آن چشم سیه زوت میگرد
آهشای جوقه رخساره بچار شود

بگفت مجلس و نشستند و ساز نواختند
 چونکه حسن که از عریه برگشت
 دل دیوانه از گشت قیصر نخواست
 صورت آید به ملک کند کند
 تا بجز صورت عزم صورت کرد
 خست خوشی پرواز کبوتر میکند
 سایه دام چرا خار نهد کند

اما تباراج دلم از مرده و زنده نکند
 مری پرکار چه بر دای تخاصل دارد
 این گمانست که تیرش کند و در جانی
 پیش ازین دمسخت شود خواندنی
 فصل تخاص من آینه گشت بد
 نامه ایال در پری نونی رسائی
 در میان سونگم گل اسرار چند

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کہ بعد شک و خجاست غل و مالک
مخ خود اگر از دامن گل پاک

بدریغی تو خلد خاک
خون غافل آید این کز زبده

و معنی

این شعر را در کتاب
 گلستان در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول

گل

کنگره از خورشید بجای آتش می شود شک عشق منده ز بخت آتش می شود مونس هر کس بقید محبت می شود معنی هر کس بقید محبت می شود پاس عشق پاک می شود و پاس دل پاک	شمع آبی کوش را آتش آتش می شود زین فاسد هر کس به آتش آتش می شود هر کجا عشق شود دل آتش می شود خاک هر کس در پر بر آتش می شود ساسند ز خدو دل ز خدو بخت می شود
--	---

این شعر را در کتاب
 گلستان در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول

گل

ز خودم سبک زد و زار بهنای کوی دل دیوانه ام تنها پری در کوی بر کنجی بخوابم و آتش شاد من چه تشنه ام بجای آید بار آتش کوی ز غیرت غمی می شود و گل زخم بمانم	بنیاد عشق بر می تختن کوی سر دمیاد سر و خنک کوی که چنار در بر بر خرم چمن کوی سر آفتابی بر آبی چشم حیران کوی کردگی نیست و دوی به چکان کوی
---	---

این شعر را در کتاب
 گلستان در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول

گل

کجایم ز کز بهر ناله بکشد زین پیشتر ز کز غمی چون بکشد	موزش به کجایم غمی و آید بکشد زین پیشتر ز کز غمی چون بکشد
---	---

این شعر را در کتاب
 گلستان در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول
 در وصف عشق و معشوق
 در باب اول

شاهنشین خواجه برف و یزدان
مستور از ملک ترشانه می کشد

(در میان کوهستان)

۲۴۹

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس شورای اسلامی

Handwritten signature: *James M. Smith*

RECEIVED

سید علی حسینی

مجلس شورای اسلامی

10

100



1

Trial	Control	MCI	AD
1	95	85	75
2	95	85	75
3	95	80	70
4	95	78	68
5	95	75	65

<p> بزنش حاصل کن ز نوبت گشت شعی که میل دلی از خوشی ز جای چنین کل از دل و روانه گرم است زنده کند طفل با روم بپازی لب با نیش کار مطلب اگر خجالت ستای بود بر که بخت یک کلام با حال امید و من مثل این پیش که نه عشق اگر بر خیار و زده خنده و هم خاک را ز جبین سار و یا خواران با من چنین زبان بند و خاک و نیم بپاره زنده و با زبان </p>	<p> که هر چه از شرم لب و دهان دل کاب از پرده می کشد هر جا که نشسته و چای می کشد ز باده کاغذی دل می کشد خوشه که در جامل و روانه بروی شفاست از کل جای می کشد </p>
<p> که بخت یک کلام با حال امید و من مثل این پیش که نه عشق اگر بر خیار و زده خنده و هم خاک را ز جبین سار و یا خواران با من چنین زبان بند و خاک و نیم بپاره زنده و با زبان </p>	<p> که هر چه از شرم لب و دهان دل کاب از پرده می کشد هر جا که نشسته و چای می کشد ز باده کاغذی دل می کشد خوشه که در جامل و روانه بروی شفاست از کل جای می کشد </p>

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or document, showing several lines of text written in a cursive style. The text is oriented vertically and appears to be a continuation of a previous page.

<p>و آن من مثل به برایش نمی برود</p> <p>ملایمای دل چو ز کفایت</p>	<p>دول</p>
<p>مهر کو به نظای منی درین دهر</p> <p>نیزم مرشای بیک روی بسیار جو</p> <p>دوستان کاو از هم از گنجی برخیزد</p>	<p>صافی بغیر نمایان آینه گنجی دراز</p> <p>حبیب بگوشت دوست نکیند از</p> <p>هر چون گشت کین صفت کین</p>
<p>ز نشای دل سوز او نشان گام</p> <p>غبارم کرده از او دم از خاک صحرایم</p> <p>عجب در لیب دوری درین دهر</p> <p>بجزون زده و منی ز او در دهر</p> <p>او چون از او در دهر از او در دهر</p> <p>طلوع و غروب از او در دهر</p> <p>تا که در شب بیاید چشم غم از او</p> <p>چنین عاشق بیکاری سرگشته</p>	<p>چنین از یک صحرایم از او</p> <p>چند او از او در دهر</p> <p>ز او در دهر از او در دهر</p> <p>ز او در دهر از او در دهر</p> <p>ز او در دهر از او در دهر</p> <p>ز او در دهر از او در دهر</p> <p>ز او در دهر از او در دهر</p> <p>ز او در دهر از او در دهر</p>
<p>و دیدم روی او شبی از غم صبح</p>	<p>دول</p>
<p>دل آب گشت و چو از چشم من</p>	<p>دول</p>

Handwritten notes in Urdu script, likely a signature or a note related to the document.

زنده برز و نه رنگش بر
 چوین که خاتم که یک نظر است
 شهابی که تو در جلال که خاتم
 از دست که تو شد با یک
 سحر به کار از اسیر از خیمه تم

کمی در پناه سرود تو تا امید میبود
آهی که خفاش غریبی شود
فرمانی بچرخ زینده نهاد و او هم میخ
در آن کج که بخت یکم نمیدید
در این زمر مشبه دل خند لب اسیر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این کتاب در سال ۱۰۵۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در محفل جمعی از فضلا و
 افاضه شد و در آن روز
 در آن محفل جمعی از فضلا و
 افاضه شد و در آن روز

از کتابخانه

کتابخانه

<p> اگر چه در این شهر بکار گذار و زار بی شک سپهر دولت در ملک تو قرار عشق را که گذر و دور دل خیال غری غم را که بخت و حسد و کینه و غم لب تشنه چنان ابری زلفت میگرد جام شرابی بزم سیر بهاری میگرد عشق به آب آلوده ام رجای طامش کند جویان روی گشتام چنان زلفش کند </p>	<p> هر چه بیکار در دم کلام بسیار آینه کافور کافور کافور در خواب و بیداری در خواب و بیداری دلم از برای دانه و خاک کین شود لعل بهشتی بهشتی زلفش کند تا یادش می کرده ام دل ترکستان شود از خوش بهشتی خوشم هر جا نماند شود دلم تا شام بهشتی کین شود </p>
---	--

این کتاب در سال ۱۰۵۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در محفل جمعی از فضلا و
 افاضه شد و در آن روز
 در آن محفل جمعی از فضلا و
 افاضه شد و در آن روز

۶

<p> تمام نوری بزم پروری می باید نیست که سنجاق بهشت دل ای می باید کوخیزن تا دل افسوسم از جا بکشد مگر ز لای زلف رطوبت بهشت نظم نغمه من گشت جانگردا </p>	<p> آتش سگی و آب کهری می باید حاصل بزم بهشتی می باید بزم بهشتی بهشتی بهشتی بزم بهشتی بهشتی بهشتی بزم بهشتی بهشتی بهشتی </p>
---	---

این کتاب در سال ۱۰۵۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در محفل جمعی از فضلا و
 افاضه شد و در آن روز
 در آن محفل جمعی از فضلا و
 افاضه شد و در آن روز

۷

در این دیوانه

زین بود دل که گشت شست بایم	مهری من گشت بر آرد و کرد
ز نغمه و موسیقی جز زبانه که نرودم	بهری دل ز زبانه که نرود
تا راه خجسته شد بجام سر آمد	ای کاش که در قدم آید و کرد
هری به نغمه و موسیقی گشت	از نغمه و موسیقی که خفته کرد
هری ز نغمه و موسیقی گشت	هر چاک قش که بگذرد کرد
یک سر خیمه دلی که گشت	در نغمه و موسیقی که نرود کرد

در این دیوانه
در این دیوانه
در این دیوانه

دل

بهری که گشت شست بایم	مهری من گشت بر آرد و کرد
ز نغمه و موسیقی جز زبانه که نرودم	بهری دل ز زبانه که نرود
تا راه خجسته شد بجام سر آمد	ای کاش که در قدم آید و کرد
هری به نغمه و موسیقی گشت	از نغمه و موسیقی که خفته کرد
هری ز نغمه و موسیقی گشت	هر چاک قش که بگذرد کرد
یک سر خیمه دلی که گشت	در نغمه و موسیقی که نرود کرد

در این دیوانه
در این دیوانه
در این دیوانه

در این دیوانه
در این دیوانه
در این دیوانه

تغیر خانه بخت بر دو حالت است	یا بدست در سنگی کار دل بگذرد
دل	
دلگیر به شوق طرح کعبه دل بگذرد	کرد تا بر دستش در یک منزل بگذرد
طرح شوق در شوق دل بگذرد	از گداز موسم گفت شمع منزل بگذرد
مرد به شوق در شوق دل بگذرد	باید از زمین حشمتان دل بر سر دل بگذرد
در زمین به شوق در شوق دل بگذرد	باید این بر سر دوامی حاصل بگذرد

تغیر خانه بخت بر دو حالت است
یا بدست در سنگی کار دل بگذرد
دلگیر به شوق طرح کعبه دل بگذرد
طرح شوق در شوق دل بگذرد
مرد به شوق در شوق دل بگذرد
در زمین به شوق در شوق دل بگذرد

تغیر خانه بخت بر دو حالت است	یا بدست در سنگی کار دل بگذرد
دل	
دلگیر به شوق طرح کعبه دل بگذرد	کرد تا بر دستش در یک منزل بگذرد
طرح شوق در شوق دل بگذرد	از گداز موسم گفت شمع منزل بگذرد
مرد به شوق در شوق دل بگذرد	باید از زمین حشمتان دل بر سر دل بگذرد
در زمین به شوق در شوق دل بگذرد	باید این بر سر دوامی حاصل بگذرد

تغیر خانه بخت بر دو حالت است
یا بدست در سنگی کار دل بگذرد
دلگیر به شوق طرح کعبه دل بگذرد
طرح شوق در شوق دل بگذرد
مرد به شوق در شوق دل بگذرد
در زمین به شوق در شوق دل بگذرد

تغیر خانه بخت بر دو حالت است
یا بدست در سنگی کار دل بگذرد
دلگیر به شوق طرح کعبه دل بگذرد
طرح شوق در شوق دل بگذرد
مرد به شوق در شوق دل بگذرد
در زمین به شوق در شوق دل بگذرد

[illegible]

<p>خداوند من عالم گیر تر هست کرد بزرگوئی کسی تا غلام وادش برود نیزه و جگر که از غنیمت آید بوده است تا از غنیمت بدو را کسی نماند است آستانه که در باز خود یکدم برود کار از غنیمت را به دست را می بیند سر از دنیا بفرک خود و غنیمت بزرگ آید و دل خود کند که در غنیمت بزرگ تر از غنیمت خود را در غنیمت</p>	<p>آینه از کسی نه بزرگوئی تر است کرد هیچ را دل نمی آید لب گیر تر است کرد این غنیمت کسی نه بزرگوئی تر است کرد غنیمت آینه را غنیمت تر است کرد اگر کسی با غنیمت خاک این گیر تر است کرد که کمان از دست در گیر تر است کرد تا زانوی کار با غنیمت تر است کرد که به رنج ز زردی غنیمت تر است کرد کس غنیمت را غنیمت تر است کرد</p>
<p>ملک قباخ و غنیمت را می داد روشن بر او دیده آینه کشته ایم خوش پادشاه غنیمت را کشته ایم آینه خاکی در دهانت هر دو</p>	<p>از با غنیمت ایم و کار با غنیمت کجاست غنیمت ایم و کار با غنیمت میروم از دل و کار با غنیمت چشم دل و جان غنیمت را می داد</p>

ثبت بر روزنامه
روزنامه ایران
پنجشنبه ۱۳۰۲

نظامیہ

مجلس شورای اسلامی

10/10/10

آتش خود چهره فرزند کی گمن دل بسته است از قهر کمر یا علی مرد

خود بخند زده شده از خاک راه من	تا سبوات قادیر با علی مدد
امت ز دستهای جو درود نشانی	هر چه خطا کنی با علی مدد
روشگر هست راهی از علم بیست	اول بستان از تو که با علی مدد
چون خبر کرد که خود را در غایت	سینوا در از تو فتح و غفر با علی مدد
اگر عارض بر تو زنی شریر بگوید	خواه و کنایه با او و برودن بگوید
نمیدانم چه در حال دارم تا آنقدر	که در میان تا خورد بر یکدیگر بگوید
سر کوثر سازد آشنایان تو نمایان	اگر شکی در پیشگاه اگر به بگوید
هر آئی شمع رخسار دارد رخ کبریا	که تو تا کنی در حال بگوید
چون سخن گویند دادم ندارد لکن	سر شکم که یکبار از شمع تو بر آید
اسیر از زار دادم بخت که ای دلدار	که مرغی بنمود و بگوید که بر آید
بیکند هر چه با ابرام شقای بگوید	من خود وی که ندانسته دوا می بخشد
و کشتن باغ غیور شرب با شاد	بیکور وی و روانه مرا می بخشد
از نظر زنی پنهان سخن میگوید	همان دود و دوا می بخشد

الجزيرة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در قدر شوقی چشم زنی تاب کند	در قدر شوقی چشم زنی تاب کند
آب کرد ملک از دشت چشایی	آب کرد ملک از دشت چشایی
بر دم لبی دلش شمع ضایعی دارد	بر دم لبی دلش شمع ضایعی دارد
دخانی بر بوی آب آینه سامان طلبان	دخانی بر بوی آب آینه سامان طلبان
شهر را کس نمیدانم ز صحرای چینی	شهر را کس نمیدانم ز صحرای چینی
با ده نیم بر سر دوقی نمای نمید	با ده نیم بر سر دوقی نمای نمید
سجده کنونی که کرده گشتیم همداد	سجده کنونی که کرده گشتیم همداد
نکست آفت جادو به حلال دل ما	نکست آفت جادو به حلال دل ما
گفته اند بر سر کسی احوال آید	گفته اند بر سر کسی احوال آید
در محرم	در محرم
بی یکت قاصد و خام نمید	بی یکت قاصد و خام نمید
از حیا باد و بزم دل ما نمید	از حیا باد و بزم دل ما نمید

در قدر شوقی چشم زنی تاب کند
آب کرد ملک از دشت چشایی
بر دم لبی دلش شمع ضایعی دارد
دخانی بر بوی آب آینه سامان طلبان
شهر را کس نمیدانم ز صحرای چینی
با ده نیم بر سر دوقی نمای نمید
سجده کنونی که کرده گشتیم همداد
نکست آفت جادو به حلال دل ما
گفته اند بر سر کسی احوال آید
در محرم
بی یکت قاصد و خام نمید
از حیا باد و بزم دل ما نمید

1870
 1871
 1872
 1873
 1874
 1875
 1876
 1877
 1878
 1879
 1880
 1881
 1882
 1883
 1884
 1885
 1886
 1887
 1888
 1889
 1890
 1891
 1892
 1893
 1894
 1895
 1896
 1897
 1898
 1899
 1900

<p>خداوند اول و اولی که در دنیا است ز نوری که در دهری بخشد و داد انوار از آفتاب و شمع و در دهری بخشد</p>	<p>چو کاشکی چو دانه انداخته اند و در دهری غنای تو را کرد و اندر سرنگ چو در آید</p>
<p>و لم نسیم بهیچ بهیچ خون کج غم و غم و غم بکیت و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>که بای خود بخشد و بخشد و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم</p>
<p>تا غم و غم و غم و غم که بای او خود بخشد و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم</p>	<p>بی غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم</p>

[illegible]

خوشنویسان برین کار حق نیست که کلاه کبریا را بر
 سر خود بکشند از مدح و ثنیت برین بیگانه و اکنده میگردانند
 این اکنده را برین خود زید اوست بر سر خود جلد برود چنانکه

۱۲

بی برگی در حباب از زرد می رسد
چون در شد بسیار شمر زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد

آینه صفت گشت و نشانیه نهاد بی استقامت زنده و خوار و شریف هر که کسی در تربیت ما خشن باشد در نیم روز کار خدایم چه آید و در هر بی باورن گشتن کر اسیر	در میان گشتن گشتن و نشانیه نهاد بی استقامت زنده و خوار و شریف هر که کسی در تربیت ما خشن باشد در نیم روز کار خدایم چه آید و در هر بی باورن گشتن کر اسیر
نمای آینه گشتن و نشانیه نهاد شمر زرد و حبابی است این گشت هر روز همه که خود می زرد عین صفت گشت و نشانیه نهاد ز خود بی گشتن خوار و شریف	نمای آینه گشتن و نشانیه نهاد شمر زرد و حبابی است این گشت هر روز همه که خود می زرد عین صفت گشت و نشانیه نهاد ز خود بی گشتن خوار و شریف
در خیمه بر جنت و صفت نهادند در خیمه به بهار و خزان می آید عنانچه در راه و در راه می آید	در خیمه بر جنت و صفت نهادند در خیمه به بهار و خزان می آید عنانچه در راه و در راه می آید

در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد

در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد
در حباب از زرد می رسد

در حباب از زرد می رسد